

چو شمع کزین کمان فیض جلاله در زمان
چون برین کین وین وین قین

ایوانیکه بر لطف راجان ست و بهیلاست معنی صنعت تازه بهیلاست
با صورت نمائی دست و گریبان بهیلاست دشوار را بهیلاست



سازمان کمالی از طبعی بنوده اندازان کمال و نموده پس این کمال
سازمان کمالی از طبعی بنوده اندازان کمال و نموده پس این کمال

در این نشانی کمال طبعی بنوده اندازان کمال و نموده پس این کمال
در این نشانی کمال طبعی بنوده اندازان کمال و نموده پس این کمال

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE16953

بسم اللہ الرحمن الرحیم

و یہاں کہ کتاب محمد و ستائش بزرگترین نام خداوند سے است کہ بحکمت
 بالقرآن و کلام و سخن را در زبان را در کام و سخن را در زبان جاداد و خطبہ صحیفہ پیام
 و نیاں و لایک صانع است کہ بقدرت نادرہ لفظ و لسان و حک
 و لفظ انسان ندادہ جل جلالہ و علم نوالہ لطمہ پرستیدنی کہ یارے کریم
 نہ سنگ و صبح نہ دیو و ریحیم مقام کسے خبر نہ دلا زخ میاد کہ ہر حق کہ
 پریش نہادہ و نعمت تقدس مضمون شایان شان حضرت مجتبیٰ محمد مصطفیٰ
 سرور کائنات مقرر موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ جمعین
 محمد انتخاب کائناتے کہ گنہ بخشانے و مختار بنجائے کہ مقبلہ حاجات
 محمد کہ یہ مقصود کو نین نہ محمد خانہ دین شمع ایمان ہدایاں محبوب نروان
 محمد شاہ افسانہ نبوت و محمد زنا یک سلطان وحدت ہدایاں محمدی گوید نبی

پیچیدان کثیرین انسان امید و امیختن نیرودان کا متاپیر سار
 نادران و او گنجی که چون از مدت نیروده سال اتفاق بود و با شش
 گویا ایا را نفاذ و چیرے بہتر از علم فارسی دست نداده ہے تبارے
 این دارنا ناطکار بر آن آورده کہ تصنیفات شعرے قدیم و جدید را از
 گوشہ گنہامی بر آورده در عرصہ اشاعت نہادہ آید تا فرہار و ترقیامت
 در بزم عام روح ایشان بر روی یک چشم التفات و انبساط نگاہ ہے
 بر ایند لاجرم بسی موفورہ از کتب خانہ جناب و امن بامی را و
 صاحب مرحوم کہ یکے از اعیان مملکت سرکار گویا بودند کتابے
 صنعت نفاذ موسوم بہ دیوان ہے لفظا بدست رسید از بسیارے
 دیدیم کہ مصنف چہ کارے کردہ و آن التزام صنعت بکار بردہ
 الی الان از کسے نیامدہ دیدنی است کہ شاعر چہ تہا کہ تخریدہ و بصیرت
 دشواری سخن کہ بخود سپردہ نوشتہ بود کہ از تصنیف علامہ محقق شعرے
 متاخرین حضرت مولانا محمد عبدالرحمن جامی است چون لفظ جامی از فقط بر نودہ
 خداوین و دیوان بہ فقط ماموح بل کردہ از انجی کہ طبائع این جہان
 از یکہ جدت پسند است و این صیغہ نادر و نایاب ہم جدید لایح
 جناب مخدوم ندویان منشی کو لکھنؤ صاحب کفنیوی کہ صیت فیض
 فصائے عالم و دیدہ در باب بفتح و اشاعت این کتاب سفارش بر ہم
 بچہ کہ اجابت فیاض استقبال سوا نمودہ خدایش بہ بخشا و العاس از
 از باب فہم و فرستہ است کہ اگر جابے سہو خطائے بنظر دیہ آید باصلاح

پرواز از پنج باب مصنف پیچ بدگمانی در سر نیارند چه که از کتابان نقل وجود
 این معنی باشد و آن بخشیدنی است و پوشیدنی امید که حضرت مصنف و جناب
 اشاعت فرماید عاے خیر او فرماید این در حق این نسخه مجید و عزیز
 بحق حضرت نبی که بیشتر از بخشش مملکت مقبول خلایق گناوه تا قیام
 دوران ثبات و پایداری نباشد





کورو اگر ده کام آدم را	حسب لاجد آتہ عسالم را
کرد هر حال محرم دم را	همدم لا اله الا الله
سزد آورده ام بلندم را	رهنبرد ملک رسول الله
شرد هم دود آه بدم را	داورا در پلاک پراغدا

مع احمد دوام گوناگون	
که دو اود در دهم را	

رسول و کرنگار و خود و ما	ایها محمد که محسن خود ما
کمال عطا کرده و سود ما	کلام آتش آید کمال و ما
دید احمد کام بر خود ما	محسب رو آورده در احد
و ما دم رسد رحم خود ما	بها همه سهل گیر دواگر
طوال هم آورده و سود ما	مطلوع که در ملک کرد ملک
که دوا در درگاه مسدود ما	الم دارم و آه ما را و گر

اولا گو سلام رسول احمد	کہ احمد در اسم محمود
داد داور مرام صالح را	کردہ مسعودم کام طالح را
ہر کہ مدح رسول ماکہ دہ	گیرد آور و ہر مصالح را
ہر کہ مدح آل اذ کردہ	و در داور و ہر مصالح را
کر دگار وصال کامل دہ	اور مصالح و کمال صالح را
در سیر و صل آر ہمہ ارہ	در دم صلح مرد مصلح را
	ہر سجدہ کردہ ام دعا کہ مدام
	داد را دہ مراد ما فتح را
حمد لاحد مالک ابداح را	گو مقصد آمدہ افواج را
در سیر مدح محمد داور را	دادہ در کام بہ و تم صلح را
مرد در عالم سیر و روح دل	داور را دہ و در دل صلح را
در درود احمد و اولاد او	اور و ہر کاس مل صلح را
گر مراد در ساحل آر و کرما	اعل و در ہر دم و ہم صلح را
در سوال ہر مراد و ہر اہل	وہ کہ مدد کردہ احد الحاح را
	ما و صا کردم کلام و کر و گار
	ہر محل وادہ در و اصلاح را
گو حمد کر دگار و در و رسول را	گو سہل کرد کار کمال و حصول را
ہر اہل در دکامہ و در اولاد	دادہ و در اتمام طالی رسول را
گیرد و در و اہرام ہمہ ہمہ	در راہ او کہ گاہ در آر و کمال را

<p>نشانی رسول خدا که کل عادی کردم سلام مسلم و غیر مسلم را در حج و غیره و همه احکام که در ده ام اعمال است و این مسلم را که در ده ام</p>	<p>کس در هر شرط عدل که آمد عدل را سلام گوید که آمد مسلم و عدل را در هر رساله و اسطه طو مار طول را علا که کرد که در کلام و اصول را</p>
<p>و این ام اهل که عالم اسرار را کام و جزاد مافوح کل رسول را</p>	
<p>و ده که سر و او را که کل را کام کامل تمام کرد و آورد کرد کار و در ده و در ده هر دم آورد و در ده و در ده</p>	<p>که در مجموع عدل کل را هر که در کام آورد و عدل را هر سبب و هر آفرین را در ده احکام و در ده کل را</p>
<p>که ده مافوح حلال که در ده است که سوار و در ده</p>	
<p>هر که در ده و در ده و در ده که ده ام سر و پا خدا است نام کار که در ده اسلام هر که در ده و در ده کام کار که در ده و در ده و در ده و در ده کامل را به یس و در ده و در ده که ده ام هر دم و در ده و در ده و در ده</p>	<p>که در کار و در ده و در ده و در ده در ده و در ده و در ده و در ده که در اعلام و در ده و در ده و در ده در ده و در ده که در ده و در ده و در ده در ده و در ده و در ده و در ده و در ده که در ده و در ده و در ده و در ده و در ده که در ده و در ده و در ده و در ده و در ده</p>
<p>در ده و در ده و در ده و در ده</p>	<p>در ده و در ده و در ده و در ده</p>

<p>ماه محل سوار غیر کسل</p>	<p>گر د آور دسر د ساحل را</p>
<p>ما و جا دو د آه ناپس سر</p>	<p>کور کرده بدو عاقل را</p>
<p>گر دمه نه و انتر سطره طار را لا و آه مرا میرد با ناپس سر بره که دانه د آور دوه که آراوم دور دار و کار با و کام کم آره و کاشه سر و دیر که ده کاشه سر و د که که حال دمه واکو آور دوزل همه</p>	<p>عکس او کرده و عطر عطر به طار را کرده ام معلوم احوال دل و دانه را داد مار د آور نادریه و آور را کام کار به که که د و دونه هر کار را گر دانه و آور دوزل آور دوزل کار را اگر سر اسر و دیم آره دیم سر اسر را</p>
<p>ما و جا کرم و ماهم سیرا و سیرا</p>	<p>ماج اولاد محمد عالم سیرا را</p>
<p>بیر مالک مالک مار و دید مرا کولاند ام و لا در د و اطم به د بیر کولال دار و دوزل و حال بیر دم خایه ملک نا که گره و داد بیر کس که ماج احمد سر د و ام کرد محمد و آن او سیمه محمد و ج و داد</p>	<p>بیر مالک مالک مالک اورا و دیم صلا اسر را او دانه سیمه حال د و لا اگر دوه کار که دید در د و او کام د و داد و داد و او اقت که سیرا سیمه آمال اورا که کام کار که د و د و او د و او</p>
<p>ما و جا دیم ماج محمد که او د</p>	<p>مسعود که دیم که سیمه د</p>

کرد و در کام دوراج مرا هر که آورد کاس را داد محمد کامل حسرم گرد محمل وصل را سوار آمد آورم آه که در محمل آمد	آمدم کامگار هر دو سبزه در دیند و در دل مدام کمر هر که دارد و هر که در سبزه گوهر روح و دل که داد کمر که و را آمده سر و دسرا
ما و حاد در دماه و در علم گو که دارد و دید و ام مرا	
سر دیند و در دو آه مرا در هر که گل سرامتار حاصل آمد دوم سوم آمد آورد لاله و سلاسل نو	گرد آمد در سوم راه مرا در نیم آورد در دگرگاه مرا صبر صبر آه غمگانه مرا دور طره حواله گاه مرا
ما و حاد موسم گل حمرا داو ده راج بعل ماه مرا	
دور دانه و دو آه دل روا آه آورده دل آواره آه رود را آورد دارد آورده داد آدم آل راه و آس درد در در و در آه او داده و دود دور روح او و داد در روا	داور او در دلم را ده و روا روح او را داد و زده داو را روح و دل را و در دارد و روا او را که در و ده در و در روا راج و روح دل آرم او را در دور هر آه دل و ارم مرا

در دربار و در آرد ما و ح را دار و آور را و در در در		
<p>وزیر و دو و ما گو و ما دم و لا سخن که صلا و ما را ملک ولا و دل و داد و دادگر پیران سپاس غد و گاه او نیز مردم و سرور کا مگار اگر عالم آمد عیلم دار او همه حال و در و سخنه گاه او محمد رسول الله او را مدد در او لا و احمد که او آمده بکم کرده همچو که آرد او اگر عدل و داد آور و هر سخن نه و در سر و دل و دل سوار سوار آمده و محمل و محمل را اگر کس طعام آور و در محمل بصلح و در و آرد و مگر</p>	<p>که در حال گرد و ره مدعا که در مع طاب هر محمد و آ که در سخن که گرد و آرد او در آور و در گرد و شاد او دید کام رحم آور و هر که را دگر آل آدم همه در دعا روا کرد و ما مدد هر دو سزا که آمد کر مگار و اهل عطا همه در در داد و در دم و او که داده گدا را و در سرمد دید کام مردم همه در مدعا که کرد او را آسار سده در عطا که او را سخنه گاه دارد او را دید هر گدا را و ما دم صلا که کرده بود و هر کس را را</p>	<p>و ناگو که رحم آور و ما و ح را و ما دم و دید کام مردم عطا</p>

<p>ولاگو که مل آمد حرام محرم را دوا که آرد و دارو که در دهنم دوام کامل و لدار مار گرد آرد مگر که طره طومار او که سر دوا</p>	<p>که اگر داخل حرم مل حلالی حرم را که دوا در دوا الم و در آل آدم را مادم حرمه و طومار هم و بند ستم را که کرد در هم آرد و خالی عالم را</p>
<p>پنجاه دور سینه شود آینه مایح که دوا در دوا مایح و طومار</p>	
<p>هر دم دوا دوا که دوا در دوا در دوا کل مل آمد و دوا طومار دوام امل که در دوا الم و دوا دوام طره طومار دوا در دوا</p>	<p>بهمه دوا کاس سراج که دوا در دوا اطمیع دوا سرور دوا مایح را هر دم آرد دوا کلیم که ام را ولدار ماکه که در دوا پیکرام را</p>
<p>مایح و دوا که در دوا و دوا علامه ماکه که دوا کرد و دوا</p>	
<p>دوا که دوا آه هم در دوا حال خال که دوا هم در دوا سر دوا که آرد و دوا که در دوا سرگاه کس که آرد دوا مایح را دوا که دوا مایح و دوا که دوا مادی و دوا که دوا مایح را</p>	<p>دار و دوا مایح و دوا که دوا دار و دوا مایح و دوا که دوا آرد سهام ستم و دوا که دوا دار و دوا مایح و دوا که دوا کلیم که دوا و دوا مایح را علامه که دوا و دوا مایح را</p>
<p>سر دوا که دوا مایح و دوا</p>	<p>دوا و دوا مایح و دوا که دوا</p>

<p>اگر دلدار کاس بل دید در دور گل بهار اگر ده حال دلم آواره و در هم همه عالم معطر کا کل دلدار ما کرده مرا سر و او آهوار و لارام بهوادارم</p>	<p>دیم روح و دل و اله که دارم باغ حرام دوسه طبل بل لعلم و لارده دارا را نگردد طره طرار دار و عطر بنا را را که آه بهوار و آرم و مادم راه حرام را را</p>
<p>ولا در دور گل ده کاس بل بهواره مایح که دار در دور و راج ارج و مکارا را</p>	
<p>آئیده آه سرو بهدم با در سر دور طره دلدار ده که بهواره کا کل سر او اه بهره دیم عضاد بل را</p>	<p>دل گرم بهاره محرم ما آید آواره دان دیم ما مژده بار دار و دسم ما درد بهرد و روح مزیم ما</p>
<p>ما یح که دگار ملک و ملک الم و در و کرد عالم را</p>	
<p>درک بهدرین اول دیم ما روح علامه و معلم دل ختم ما بهاره اهل دشت چرخ در سر که بهوا دارد که دگارم دم صلاح و دوع اهل اسلام با دعا سالم</p>	<p>علم بهاره بهرد و عالم ما دل ادرین کن مدبر دیم ما بنمید صلاح و نکریم ما مردم بهر سه مسلم ما در همه حال کرد بهدم ما علماء اسلام مسلم ما</p>
<p>عنه الحمد ما و حاکمه</p>	<p>کرد دین علوم علامه ما</p>

<p>داد دارالسلام مسلم را رود را سلام راه سالم را روکم آورد که محارم را گردد آورده مکرم را کرد اکرام مرد مکرم را حاصل آورده کام محرم را</p>	<p>کرد - عظام رحم عالم را راه الحساد یلدا سرده سالک و رسلوک اهل الله کوا کرده مکرم ما را هر که در عالم آمد اهل کرم و بر جرم کردگار هر دو سرا</p>
	<p>کرده حل علوم را مافح انگو سلام و عامعلم را</p>
<p>مروم آورد و گهر ما را که کله واوه کمر ما را درد دل که وید گهر ما را در ما آورد و سحر ما را</p>	<p>کره پها سرده مطهر ما را کردگار در عالم کوه را در کمر وید لاله هر چه بود که دارد دم و مال</p>
	<p>ما و حاد و در هر سحر و ارم که ز و اگر ده هر و طر ما را</p>
<p>که روا کرد و هر حاد را دل که دارد سرود و اود را داورا ده چهاره و اود را هر که آورده در حاد را کام حکم عمل و یاد خرا</p>	<p>دعا کردگار داد خرا و او وصل و در و رحم را دفر و اوده لال کرده آه در مسدود و ایتمه کرده رود را سلام هر که آورد دم</p>

<p>در سیر و در طریقه بنوازد سیر کلکم و در قزو که هر آردا داده طالع سحر</p>	<p>بماصل آمد همه سواد مرا که در آورده داند مرا اگر و معبود در نهاد مرا</p>
<p>ما و خاد دل که هر دم آه آمد آه آه دل غم مرا</p>	
<p>سردید مردم آه و در مرا که سحر در کمر و در لاله در همه حال که سیر و آرم اگر گر کرده و در و در گور در سیر طریقه کرده ام سودا در سلام و دعا و در دگر</p>	<p>که در و در و در که سحر و در در دل آرد سیر معبود مرا در همه آما سیر و در معبود مرا اگر سیر آرد و معبود مرا که در و در سواد سود مرا اگر و کام و اعلی و در و در مرا</p>
<p>که در و احوال دل و در و در ما و خاد و سیر و در و در مرا</p>	
<p>داد و در و در و در سحر مرا که در و ام و در و سوال را که سحر اظم و در و در و در و در که در و عالم و در و در آرد</p>	<p>اگر و در و در و در و در مرا داده آورده در و در مرا که در و در و در و در مرا صورتی که او سحر مرا</p>
<p>ما و در و در و در و در که در و آسوده در و در مرا</p>	

داوطلب در دین مامول را	حاصل آورد و همه محصول را
چنگر داده صید و روحم	گر سوال آورد در بند مکتول را
حکم حکم داد و حاکم را حکم	عاطل آید و کو عمل مفعول را
ماز صال جرد و حاصل را رسم	بهر که آورد و صید مفعول را
پزد و پزید و دادیم ضرور	کشتی که دم مردم مکتول را
آرد و آرد و حید و داد و پزید	خرد را و در دو طالی طول را
<p>ما و حیا علامه عصر آمده</p> <p>چرا که در کرده طالی مفعول را</p>	
کاکلی دلدار آمد ما را	طرح طیاره او طومار ما
مهر مهر و در و گم کرده طلوع	آمد و دل مطلع اسرار ما
نعل او ککب مراد داده گم	گوهر آمده همه اسرار ما
<p>مدح احمد را که کردیم ما و حیا</p> <p>داد را آورده به ویر کار ما</p>	
بهر که داده الم و بد ما را	که آتیا و عا و بد ما را
پرو و آید که سر و بد دلا	گاه دل را هم و گد و بد ما را
کرد و دام بدید و هم	طرح هر گاه گد و بد ما را
آه آرد و دم که ولدا را	مهر و مردم مگر و مد ما را
دزد حیر لاله رو و حیدر کردم	لاله در که دل و مد ما را
ما که در صومعه و ما که دم	مد ما داد و در اند ما را

-	ما و حاحمد گو که در عالم واده علم و عمل صد ما را	
سبب دلدار کرد سید ما را کرد طالع سحر مد ما را در گنج عل در آور د ما را که دلارام در رسد ما را ز که آلام آورد ما را گرگ مرگ از گلو در د ما را	دور رسد او گرگ و دو ما را کرده ام مهر ما هر و حاصل داور اعل لاله رو به دم ما را رسم در او را و ده که دارد دهد کرنگ را کو د ک ر مج را سرور آرد	
	در دسرا و وار سید ما و ح داد گر دادگر دهد ما را	
طره طو ما رسد دهد ما را مهره دلدار رسد دهد ما را دهر نگار رسد دهد ما را در بهمه کار رسد دهد ما را	کاکل از ما رسد دهد ما را دور رسم بلایل از دهد م و ده که در در طه طال و الم روح آواره دو د دل و دم	
	ما و حاصره در و گوهر هر کر نگار رسد دهد ما را	
گر و ایل درم کرم ما را گر دهد راه در صدم نازا آه گرد آورد علم ما را	داد ایل کرم درم ما را دارم اگر ام مرد محرم را سند ایل دلم که در عالم	

هر دم آرام دل دهم ما را که دلا رام دوا دهم ما را		
لعل دلدار مل دهم ما را مل که درد در گل دهم ما را آه هر دم دهم دل دهم ما را وعده هر گاه گل دهم ما را	دور در دل که گل دهم ما را کام کامل بر و ایدام آرد دل آواره ام که کم کرد و که موعده دهم بر و ایدارد	
در همه حال گو دهم ما را کام امان رسل دهم ما را		
درد و آلام کم رسد ما را مهر و مار هم رسد ما را در کرم مردم رسد ما را درد و لعل و درم رسد ما را صد گهر درد و درم رسد ما را	که داد و دلم رسد ما را طره را سر و دهم اگر مهر و لعل او را که روح و دل دهم سر کلیم که گوهر آید و دج احمد که سر ما کردم	
با دوا دل که هر دم آه آورد درد و عالم علم رسد ما را		
حمد آورم بهاره که او کردگار ما آمد در درد و در دگر که حصار ما درد و طره آید هر دم مدار ما دلدار کردگار آواره ما را	که ده را و اید دلم کردگار ما گرد و عدد و بلاک و نمودم که کز ما در هم مدار حال را و اید اگر مسموم آید دل و درم همه ما	

<p>آوردیم و تمام در نهاد ما و حیا گر چه در آورده چیده نعل سعاد ما</p>	<p>-</p>
<p>آمد سوار فرم سوار بل حال را نگرد و آورد و سرور را هم این حال را دلداران ما در و هم اگر خبر آورد و ده که کرد در سیم آواره و ناخوش ما را صحت و شکست این ده ما را هم در و در طریقه که دلایم سرور کردیم دل بدل حال آیه ما در شکست ما در و در این حال را خاطر اگر چه در کا آورد و در و</p>	<p>نار و سماج و طبع و در شکست بل را چرا که در هر صورت عالم و صفت را روان دم چنان که در و در حال را چرا که در و در صورت و در حال را دارد و سحر که لا که سحر و لا بل را معلوم کرد و حال چیده ما و حال را نگرد و در و در و در و در حال را آورد و شکست ما سرور و در حال را مورد و در و در و در و در حال را</p>
<p>در و در کار کامل او ما و حیا و گریه سر داد و در سیم چیده حال حال ما</p>	<p>-</p>
<p>اه آینه و در سیم و در و در ما کالا اول مرا چیده آلام و در و در صله آلام و در و در که حیا اگر آمده</p>	<p>گاه و تمام در و در و در و در ما در و در که در و در و در و در ما وصل آله آمده و در و در و در ما</p>
<p>در و در و در و در و در و در ما ما گاه و در و در و در و در ما</p>	<p>-</p>
<p>دلایک ده و در و در و در و در ما صله که در و در و در و در و در ما</p>	<p>دلایک ده و در و در و در و در ما صله که در و در و در و در و در ما</p>

<p>که آرد در صلاح اناره ام را و داده که دگ گواره ام را نگو و لا که مکاره ام را</p>	<p>آینا محکم را دار محکم اگر در بند کدوک در دوار و ولا را انشور کار دل ما</p>
<p>اگر در صومعه مانع در آمد مده ره حاسد پیکاره ام را</p>	
<p>دارد که آردم الم عمر گاه را همواره در لالم و دارم گواه را در دور طره ام دید آرا مگاه را دلدار سر مه گر ددم گرداه را بامی که آمده صد کار گاه را رحم آرد او را ملک گاه گاه را</p>	<p>کرده ملک حواله ما در و آواره را در گرد دل که در دالم کردم دلا مردم که در در دوار و وار سند هر که در آور دور در حساب دلا خور که پسر لاله و در دهم روز گل ما در وصال کمال محمد م</p>
<p>اما در رسد محاصل ملک و ملک را در دل در آور و کس اگر هر ماه را</p>	
<p>که در ده بدید آرا ام را علم او کو مردم اکام را سو و بیکه سرور حکام را مالک و ادم روح و دل علام را چرا که آرد در دهم اسلام را ده کرم کرده پناه ده کام را</p>	<p>در رسم سر واد طره دهم را که در دهم ایام دلا اگر در آسوده اگر در خشم در دهم عالم کامل را رسم مسلمانان را در دهم اسلام را مرد عالم را اکمال داد را</p>

در اهل دل راورد و دار آورده	در اهل دل راورد و دار آورده
دو که هر دو در اهل هوا	دو که هر دو در اهل هوا
ما و حادار و دلارام آورد	ما و حادار و دلارام آورد
دور اگر مارا دید آلام را	دور اگر مارا دید آلام را
آنها را و اهل ده مرا	آنها را و اهل ده مرا
اگر ده مرا علم و علم و درع	اگر ده مرا علم و علم و درع
نوده سمعه مارا در او را و ما	نوده سمعه مارا در او را و ما
عطا آوریم اهل اسلام را	عطا آوریم اهل اسلام را
تا بگویم اگر کرده در ده ملال	تا بگویم اگر کرده در ده ملال
اگر کرده ام بدیع احمد نام	اگر کرده ام بدیع احمد نام
و ما و حادار و دلارام آورد	و ما و حادار و دلارام آورد
همه در عمار اهل ده مرا	همه در عمار اهل ده مرا
طرح طرار او سر وید و دام را	طرح طرار او سر وید و دام را
کا کل او در رسم کرد و نامار ما	کا کل او در رسم کرد و نامار ما
مور اگر در رسم در عسل بعل را	مور اگر در رسم در عسل بعل را
سرمه سودا رسد مردم آسوده را	سرمه سودا رسد مردم آسوده را
سرمه و بهوس سر وید سالک اهل تنه	سرمه و بهوس سر وید سالک اهل تنه
در سر سر وید در هم حور و ارم سر وید	در سر سر وید در هم حور و ارم سر وید
اکام و حادار و اهل سر وید و آورد	اکام و حادار و اهل سر وید و آورد
همه دم ما و حادار و دلارام را	همه دم ما و حادار و دلارام را

العلی دلا رام کرد کل میامرا	کام رو آورد اسم و شمارا
حمد مصور دلا در همه دم گوید	روح مطرا دید در دل قمارا
اسم عهد برگزیده وردی	داوایل در ایل در سر اسمارا
در کمر کوه اگر دلا حسرت داد	در سیر با کل دید موسم سیر مارا
گر دل گیم آه سر و سر دیم ما دجا	
و که بلال آورد در دم گرامرا	
آباد دادم سلا ده مرا	اگر در دادم دوا ده مرا
صلح و درج داده برگیم	مراد دایم سر داده مرا
فرادلو کرد و اله اگر	در اولاد آدم و لاده مرا
سنگام دار و دلم داورا	که مامول پیر و سر داده مرا
همه ماعد الله که سر داده ام	علو وصال عاده مرا
دل و ریش ما را کند ردار	بدار سر و راد لاده مرا
دعا مانج آسا که آرام دوا	
اگریم نکرده پیر عاده مرا	
که دگر آینه صداع مرا	ده دو اسیر اطلاع مرا
رو و عودم اگر سر و آرد	دار پنهان در ستاع مرا
آید اسلام راه سالم ما	سریده در ره دسواع مرا
رو که آرام بخش در اود را	و بدیم لاله رو و داغ مرا
ما دجا گویند حمد الله	که رسول آمده مطلع مرا

<p>گو که حسد آورده حسد مخروم ما و ده که کم آرد طلوع طالع موبوم ما آه که در دلم آید خرسوبم ما مار در آید دگر در دل مسدوم ما</p>	<p>علم اصول و کلام آمده معلوم ما مطلع گاهم مگر که دطالع را چرخم لاله و در سدل گل دهم طه سراسر که او در هم و آید که</p>
<p>در سیر کار اعلی گویدم ما و من خجسته که او در سیر معصوم ما</p>	
<p>در گل و مل سرورده مار را لمعه در کوه طورده مار را در همه حال سورده مار را الم و درد و درد مار را دور و فعل سطورده مار را بد عا و آید و ده مار را</p>	<p>کردگار سرورده مار را در سحر لاله هر سحر که دم دور دل را مگر آید که ده گردلم که دگر در و دالم لعل و در آورده سیر کلکم کار ما آمده و عا پیردم</p>
<p>ما که آید صلاح ما و در در ارم و صلح سرورده مار را</p>	
<p>در کمال ده دل در آید را هر دم مسک آورده امسا که ساکا سرورده همه اما که او در آید و در طالع اما که سکه دل داد هر سکه که</p>	<p>کردگار داد و او را که پیکرم آمده دار و گم در سیر کار وصال کردگار هر که آورده حسد حسد خرا هر چه احمد آورده دم در د</p>

پہر دم آرم برہ رو اسواک را	آرم برہم رسول اللہ کہ ما
گو مجاہد سرور لولاک را	ما و حاصیل سرور آورده
در سیریل سرور ہم احوال را در الم دارم مکرر حال را دارد آوارہ ہمہ اطلال را وہ کہ گرد آرم و گر احوال را طیج دادہ در برہ او مال را	مکر دادہ رطل مال مال را داور دار و مرا ہموارہ وہ ہر سراسر معمار آورده مار کا کل را کہ سرور دید ہر کہ آمد واکہ وصل آکہ
در حصول کام کامل ما و حاصیل	کم روا دارد و ہم احوال را
مس دل کردگار کرد و طلا ہر کرا و او اہل در و صلا در سماع سرور و عود و ولا داور عالم علو و طلا	داور اگر کرد و اعلی راج و لا سرور عسکر سرور آمد روح و حال دادہ ام ہر گم کردم ہر دم مرا کمال کردم
ما و حاصیل دیر وصال صمد	صمد اللہ کہ آمدہ دل ما
دادہ مرا اعلی لولو و لا اورا ملک داد آمال و لا ورد در گل کاس علی دادہ و لا	ورد و اعلی و درم مدار طلا سر اسکر کہ غلام در لا و لا مارا اگر ہم کردہ اچھ شد

دارم همه حال سرور مصلحا	در طوع مالک و بر نمازک
	در مدح احمد محمد احمد را ما و ج دیگر گو که او کرده ملا
سلسله چهار	
<p>کار و روح در همه ارجح دار و رکان مایل رحمت روح به گاه کرد صدالحاج گرد آورده ام کمال صلاح کرد و مدح حاصل مداح ده مرادم که روح آورده ارجح گردید و کلام ما اصلاح و ارسنه گرد عالم ارجح هر که در کام که در ارجح در سواحل ویاورد و ملاج</p>	<p>دار داده مدام مار ارجح در دهر را و دام دار و ده ده دلم را سرور پر و سوار مدح احمد که کرده ام هر حال واده درک در دل دراک مکر ما در سوال پیر مسئول هر که در عالم آمد اهل ادراک دید او را صلاح دل علام آمده کا نگار همه ارجح گر که اکس دید و دیگر هر</p>
	ما و ج در سر محمد آر لوحه لاله در الواح
<p>دارد او را حصول کام صلاح کرد و مالک مگر که دام صلاح سر وید هر که اسام صلاح</p>	<p>هر که را آورده ام صلاح دید و وصل گرد آورده صلح و صلاح کم را و اورد</p>

<p>تا بک الملک رو کر آرد</p>	<p>اگر دهم عام هم کرام صلاح</p>
<p>هر که در صومعه رود مباح</p>	<p>گو که همواره دارم صلاح</p>
<p>دیده او را منم حرام صلاح ما که در آه گو که ام صلاح مل حلال و دیگر حرام صلاح کرد هر که سحر سلام صلاح</p>	<p>هر که گرد آورد دوام صلاح صالحا روده صلاح گوی گو که در اصطلاح ما آمد داد و در گلی صلاقی را</p>
<p>در دیر باد و اجرا ماح</p>	<p>در دید کاس مل مام صلاح</p>
<p>که رو آورد ده ام در کار صلاح که آمد احمد سر دار صلاح که داده روح را اسرار صلاح که حاصل کرده ام معارف صلاح و بد عظم اگر عطا صلاح مرا دم گردید دله ابر صلاح</p>	<p>الما ده مرا طوار صلاح که میگرا که دم دار مارا رسولا گو محمد را سلام نگر دار دلم معبود گزد معطر دار دم در هر دو عالم دل و روح مرا سرور دارد</p>
<p>سلام ده و دوم ماح اس</p>	<p>که گرد آورم دیگر که دار صلاح</p>
<p>دور دار امسا که گرد آور صلاح مل حلال آمد مرا و صلاح</p>	<p>ساکا همواره ام ده کاس صلاح کم رسد هر که حرام آورد مل</p>

مرد صالح سر و پد راه و روح	هر که صالح آمده دارد صلاح
در دل اعدا سهام آه ما	کارگر آمد که واکزده صلاح
راه دل مارا که هر دم ما و صا	
در دل درد و بگی آورد بارج	
آنها کرده ام در هم دل و روح	که سر داد آه را هر دم دل و روح
سحر مارا ملک اعلام داده	دیده اعلام در آدم دل و روح
دل را روح آمده اجر معبود	که حاصل کرده ام در هم دل و روح
هر دار السلام آمد مسلم	که کرد اسلام را سکون دل و روح
دو در در هم را آمده به ارج	نکوهتم را در هم دل و روح
اگر سر داده طره سبزه	دلارا مارا که در هم دل و روح
طالم را اگر دارد که آرد	که آمد در الم به هم دل و روح
مکره داردم همواره ما و صا	
که داده لا و او در هم دل و روح	
مهر را در و آورده ما و صا	به واکام دو عالم کرد ما و صا
دلاوه گرم دارد در و او را	اگر سر داده آه سر و ما و صا
دیگر صبر آیم ما و صا	وید ملک و ملک در گرد ما و صا
کریم کرده که نگار او ما و صا	و داده و و که دارد در و ما و صا
آنها کرده ام محمد روح عالم	
که هر دم من احمد کرد ما و صا	

<p>هیزم آورد آه را ماح</p> <p>پیشتر بخسود بد لمس</p> <p>وید و آیم اگر رود کاه</p> <p>سردن آه را که گرد آورد</p>	<p>در سما کرد راه را ماح</p> <p>در دلم همراه را ماح</p> <p>در دسر که کاه را ماح</p> <p>سر عمر گاه را ماح</p>
	<p>در حصار در و دور دگر</p> <p>کرد آرا مگاه را ماح</p>
<p>عطا کرده مرا داد و دل و روح</p> <p>وید و آیم که آرد کرد گاه</p> <p>بسر همراه در میگرد مهر و</p> <p>دبام در حرم گردم آلبا</p>	<p>که کند سرور عسکیر دل و روح</p> <p>که آورده الم آخر دل و روح</p> <p>که آرد در ملا محمد دل و روح</p> <p>که گردنگه گرد در دل و روح</p>
	<p>همه محصول گرد آورد و ماح</p> <p>که دار و حوصله در سر دل و روح</p>
<p>قرآن مهر مهر و در دل و روح</p> <p>علمها پر سر گرد آورد و مهر</p> <p>مرا دار و داده بل دنیا دم</p> <p>دوازده و مرا هیزم که آرد</p>	<p>که دار و دلوله همسر دل و روح</p> <p>که کرده در سما مطر دل و روح</p> <p>ملاال و در دگر دار دل و روح</p> <p>که مار داد و در دسر دل و روح</p>
	<p>سرمج محمد دار و ماح</p> <p>که مداح آمد او را به دل و روح</p>
<p>آلباده همه مامول ماح</p>	<p>که او را آده مامول ماح</p>

<p>سوال آورده مسؤل مایح روا آوریمه محصول مایح ملال لادوا محمول مایح</p>	<p>سجده در صومعه هر که که آور کرم کرده آنها که دگا را الم محل ولم را که دکا مد</p>
<p>رسول الله محمد را دگر گو که آمد مایح او محمول مایح</p>	
<p>که ملول آمده گل مایح طره آمد سلسل مایح کامده در و محل مایح داوده کام کامل مایح داد واور محاصل مایح کرده همواره حاصل مایح</p>	<p>فرودار و مکر دل مایح هر که آورده دلوله در مایح آمد سوار محل در در دل کرده دلاور کام مایح الله که هر دم آورده در و در رسول در دست</p>
<p>هم سلام محمد آمد روح هم دعا آورد دل مایح</p>	
<p>دعا داد محمد صالح ورن او را و محمد صالح طره نرواد محمد صالح کرم و داد محمد صالح</p>	<p>کرد و اداد محمد صالح در سلوک امر اگر دارو کرد و آواره دل ما هر که در صلاح کمال که آورد</p>
<p>حمد الله که داده کم مایح کام حساب محمد صالح</p>	

هر چه گاه محمد صالح	آمد آگاه محمد صالح
نهاد کم داد همه مردم را	گرد در گاه محمد صالح
کردم اگر گرد در او هر دم	دیدم راه محمد صالح
در سینه مرا اگر آورد	کرد و همراه محمد صالح
مرد طالع زود در او اگر	آرد آگاه محمد صالح
صالحم کرد و بدم صالح	در همه گاه محمد صالح
سال در سال صلح آوردم	ماه در ماه محمد صالح
بهره دور سا اگر گرد	سر و پد آه محمد صالح
کردم و دو همه اعدا را	در سر گاه محمد صالح
داد ما و حق مراد ما هر گاه	کرد آگاه محمد صالح
کرد و ساکت را بگر اماره صلح	کاورد در صومعه همواره صلح
در محاکم عروس کام را	کم دید و لاله را بکاره صلح
با در دهر از وید که دگر	آورد و هر حال در گهواره صلح
و که دایه دهر که ارم سر و پد	ورد و اگر کرده دل آواره صلح
تا و خا صلح آر اگر در معرکه	
طخ داده خاسد بکاره صلح	
در محاکم صلح دارم صلح	آمده در صلح کارم صلح
بهره ای که داور عالم	کرد و در دو باد مدارم صلح
در سر معرکه صلح آرام	در سر که دکارم کارم صلح

<p>سرویدگر صعود سهم حد</p>	<p>ما و عا کرده هر دم آرم صلاح</p>
<p>در همه کار او صلاح آرد</p>	<p>ما و حا هر که انکارم صلاح</p>
<p>هر که آید دلا بهرم صلاح و او در دم هر روز و مدعا در هر وصل محمد در صومعه طاها و در دعا وار و مگو</p>	<p>کام او آرد و او بهرم صلاح کار هر کس را که ما و او صلاح ساکا بهواره آوردم صلاح و او داند و در همه دردم صلاح</p>
<p>محمد آید در ره در سهم رسول</p>	<p>ما و حا در هر محل کردم صلاح</p>
<p>سلسله وال</p>	
<p>ولا گو دعا و سلام محمد صلاح و درج حاصل آورده ام و لم بدید روح را و او را و پدر روح و دل نامراد و ابل سروید دو عالم دید کرد گارا روا آورد کام هر دو سرا</p>	<p>که آرم درود و وام محمد که دارم اصول و کلام محمد در آورده در دور دام محمد که آمد بدل و روح رام محمد مرا در بصال بدام محمد هوا دار آل کرام محمد</p>
<p>همه حال دارد و لم ما و حا</p>	<p>سردج اولاد عام محمد</p>
<p>آله آید کردگار محمد</p>	<p>که هر و عطف کردگار محمد</p>

<p>نخچه و مکرده به گرد را سجگاه سوده به سدره را مراود و عالم و پدر و روح را کیم کرده آید و مراودم را در و آورم بهر ساد و سحر</p>	<p>که ماه آمده هر دوار محمد تیم کزده را بهوار محمد که گرد و دلم گرد دوار محمد که آمد مدار ایدار محمد در آمد دلم در حصار محمد</p>
<p>دعا مافوح آسا دوام آورد دیده ما کردگار محمد</p>	
<p>هر که بهر دم آمده رام سرود ساکه کامل که داد آمده تجدید و پیر حال در عالم سماع رود و نمودم را و بر دل را صلوات</p>	<p>آورد و همواره اگر ام سرود اولا او کرد اگر ام سرود روح و دل را داد اگر ام سرود عهد کرده روح در کام سرود</p>
<p>ما فوح آسا هر که آورد و سماع در دل او آمد الهام سرود</p>	
<p>کز دلی در در بهر دم سرود هر دل هم سماع سالی و ماه داده ام بهر در دارد و دیگر در سماع آید همه حال اهل دل</p>	<p>آمده بهر حال بهر دم سرود بهر ساق و بهر سحر بهر دم سرود و که دارد آمده در دم سرود روح آسا بهر که آورد دم سرود</p>
<p>کرده در حال سماع ما و حیا گاه روح و گزیدل در دم سرود</p>	

پیر دل که درد طبع در آمد	محرورم وصال داوود آمد
پیر که در و مال گره کرده	در حرص و هوسا نکس در آمد
دردا که طلال و ذرد دارم	کو مرگ که او دوا گر آمد
درد و در پلاک پیر عد و را	همواره حسود و پیمبر آمد
<p>ما فوج که درد دا حد آورد</p> <p>در ملک شمر در سرور آمد</p>	
روح و دل نا که سطر آمد	احوال عدو مکه در آمد
هر مرد حسود گره کرده	آه دل نا که سحر و رآمد
مرگ آمد و در گره کرده	هر در که لا دوا در آمد
هر کس که سر صلاح دارد	مردان و امام عسکر آمد
ما فوج صدم مرا در کرد	هر دو صلی که در سر آمد
هر که داده حساس دور آمد	درد و عالم سحر صند و رآمد
کرد حاصل مراد کامل را	هر که در صومعه حصون آمد
پیر که احرام مکه دل کرد	ما هر هزاره صد در آمد
<p>گو که درد و حه دل ما فوج</p> <p>سرور و سرور و سرور آمد</p>	
آه صد آه دلم درد و مادم دارد	روح ما بهم که وصال در او کم دارد
هر که بید آرام دلارام آمد	روح را در سطر و ج مسلم دارد
طالع به سعد هر کس که طالع آورد	لا اله الا الله و محمد و آل محمد دارد

<p>مالک الملک در اسعد حکیم دارد کامل اکل و هم صالح و اکرم دارد هر دم آرام مراد اله و در هم دارد</p>	<p>هر که همراه دلارام و وفادار گردد نشاند احمد که هر اسم مستطاب گردد ده که دارد و بدیم آه که آرد و هر هم</p>
	<p>لاد و ابراهیم و در که دارم مایح کس دیگر در دهم مردم عالم دارد</p>
<p>که در راه دارم و لم گردد گردد که دارد و پدر روح مادر و سرور که کردم و مادام الم گردد و سرور که دارد و دل و صدر آسان گردد گرم کرد ما را که مکار گردد</p>	<p>مراد و گلو گردد و در و در دلایر که هم کوک دل و در مراده و داد الم و در دارد محل آور و در سرم و در آه مراد و صلی و دلدار گردد و حاصل</p>
	<p>آنها در و در محمد تمام که مایح ادا کرد و آور و در</p>
<p>دل و روح مایح و آرام گردد همه حال و احوال اعلام گردد که او دور هر فرد و آلام گردد تا او را روح و در دام گردد که او پدر پدر روح ما را م گردد که هر گام در راه اسلام گردد مراد و لم داد و اکرام گردد</p>	<p>سلام و دعا و دلارام گردد رسول و رساله که از سال داد حاجتم و داد و مال کلام سراسر که بود ام کرده تمام دل داد و دلدار ما را احرام حکم و پدر و در اسلام مراد و دل آور و دهم و دام</p>

الاما و حاکم در دود و سول که علامه هر سلام کرد	
صراط آه ما بهموم آمد کرد حکام حکم محکم را سالکا اسم در رسم راسیده علم بهمواره در عدم دارد	سر و حاسد اسان بهموم آمد اگر بهر عام در بهموم آمد مسکیم ملک رسوم آمد هر کرا حرص در محوم آمد
طهره لاله رود مگر مافوح سرور کا نگار روم آمد	
کدام محرم علام کام کم داد که راه مخرم علامه در حرم دارد نگار طال رسد روح دول طول دارد که اگر آینه سیر سلوک راسالک نگو که آه و لم آورد دل بهر دم	کریم مدار مراد آینه که بهم دارد مراد مرد که نگار در کریم دارد که ابل ورد دوا سر و بدالم دارد دوام در ره واصل واصل هم دارد که شمر بارود و راه در عدم دارد
بناره مدح محمد که مافوح آورده محاصل کم و به حاصل دودم دارد	
عل هر که دلا مدام دارد در داکه دوا که آردم کس در طره که آرد به بد روح دل دیو سر کا کل بهر ما	همواره مراد و کام دارد دل در دوالم دوام دارد هر که سر و کار دام دارد گوسلده عرام دارد

نخروم جسود وارد گردد هرکس که در آورد دادم	هرکس که طبع سخوام دارد بامدل روا کدام دارد
ما و ج چندم دراد عاگو هرکس که سر سلام دارد	
سراپلی کرم طاہر محمد سوال آرد گداگر در بر او روا گردد مراد اہل کلمہ در آرد در دل مرده دگر روح مرادم را روا کرده کہ داده انگہ گر وحسد حساد گردد	کہ گردد آرد علم طاہر محمد دید مال و درم طاہر محمد رو دگر در حرم طاہر محمد دید ہر گاہ دم طاہر محمد عدو را کام کم طاہر محمد در آرد در عدم طاہر محمد
دعاگو ما و جا ہر دم کہ کردہ مرادم و کرم طاہر محمد	
ماہر و گر در رہہ حسد او طہرہ طرار را گر سہ دید گردہ ہرکس گرد و آرد کہ د روح و دل کم کہ دہ ام در آہ مردم و در گور دارم ہر او دلو کہ دارد کہ دل را داد گلی آہ نردم گرم کہ دہ و ہر را	اہل دل در ہر او رسوا رود وہ کہ مردم در سر سو دارد مرد را گر در سر کالا رود گردل در دم دہد حال او وہ کہ ہر را ہر او اصلا رود در سحر کہ لالہ حسد او گرم گردد عالم از ہر مارود

گر معلوم کرد کار داد را	ده و او اما را که در دیوار بود
	وصل گلبر در اولم دارد دیوین ما و حاحر ص و بهوا کس را رود
خاسته کرده دلا را با صد آورم در مهر مهر و کام را اگر داد و در یکا که عکس آید دلا کاس مل داده بخورد در گل کردگار را بهر همه ساد را گریه و طالع کم آرد در دلا ساکا گریه در بهر کس مگر د کرد داد و در دمار اگر دگار	در سر او ده و ماد م صد گد طاعم بهرگاه انداد آورد آند نامور اد بهر دام و د لاله و بهر گه که آورده مدد در حسد گد دار اما لا ولد ده که در بهر سو گد آسار و د بد عا بهر دم رو آ آر د صده دید را بهر حال دارد او دهم
	سو د کم دارد دمایا ما و حاح مرگ بهر گه در سر مردم رود
	سلسله را
مکرم الد بهر محمد طاهر سرور عادل و سردار حکم کردا گرام و کرم را معمور همه در ملک در آرد گوهر درک ما و علم و عمل را مذکر	کامده تیرا خد را نامهم حکم او در همه عالم صادر آند مدد و عطا را عام همه در ملک گدار و طاهر اخر او علم و درع را آخر

<p>و اندر نیمه گد را اموال</p>	<p>کرد و در پیر و سر اہم خاطر</p>
<p>مید او کردم و گر سوختن حال</p>	<p>ما و جا گردالم را ساحر</p>
<p>سر حکام محمد طاہر عالم محکم و سردار ہمسہ در سر عدل و صلاح و اصلاح مردم اہل دین را کہ رسد باید حرص و ہوس عالم را در ہمہ ملک و عمل واکرودہ</p>	<p>سور اسلام محمد طاہر مکرم عام محمد طاہر کرد و اعلام محمد طاہر دبہ آرام محمد طاہر کرد و در دام محمد طاہر گرہ کام محمد طاہر</p>
<p>ما و جا اہل کرم را ہر دم</p>	<p>کرد اگر ام محمد طاہر</p>
<p>سرور عالم محمد طاہر آمد کہ دگار عمدہ اسلام اورا کہ در ہر معرفہ ہر کرا ہر آور و ہر دم و اگر مرداد کرد ہم خدا در ہر ضام او دارد دول اہل داد و داد را دل مال مال ملک بدریک داد را کہ اورا کم سدا دہم ما</p>	<p>کہ کہ دگار و ہوا دار رسول کردگار آمدہ کرار وار و دار دل سوار کرد ہر کس را کہ و ہر دم و ہر دم روز انداز ہر اس اورا با کرد ہمار کو سراساک را در نیمہ آرد و مار مالک و در گاہ او آمد مالک را ہمار</p>
<p>ما و جا طاہر محمد را دعا با کردہ</p>	<p>کام و او را کہ ہر حاجت آمد با کردہ</p>

<p>آنکه واصل آید صور لاله وصل که دگر سخن که دگر روح را سرور گزید بیکه آمد و را دوام دوسر</p>	<p>بیکه سر داد و در وصل و گزید صدا شنید که گرد آورد دم کاس نعل ده دلا نام مرا در ره مهر ما هر و گزید</p>
--	--

<p>ما و صاحب سر حسود و وعدو دور پیواره داد در دگر</p>

<p>هر دغا گو را دغا گو دم مدار آنکه در هر دو عالم کامگار سالکا که در صالح گرد آید بیکه که دو هر سخن در کو بهار که ده ام در دل و روح صفا</p>	<p>کردگار لاله رویم کردگار مردم از علم و عمل را گرد کرد در سلوک عالم اسرار ما آورد و وصل گل لاله حصول محمد عدل و مدح احمد را عدم</p>
---	--

<p>گو سلام آل او ما لا کلام ما و صاحب و پیواره دور مدار</p>

<p>در سر و پیوا گزم و دم کرد بهیمه سخن عالم همه در که دور از در بهیمه سخن در داکه رو دور اطم و دور بهیمه سخن سر در دغا آمده بهادر و بهیمه سخن و نه نه که دید در و نه آور و بهیمه سخن در طره سر که در ملک کرد بهیمه سخن</p>	<p>آورد و دل گرم دم سر و بهیمه سخن هرگاه که سر داد و دم آه و نام در سخن همه در و عالم و او را دور بند و دور و اگر که سر در دم آورد بیکه که ره دور رو آورده دلدار اگر به صلح و طایع و حساد که با و</p>
--	---

<p>کرد که هر که آمد مردم خاسته آید و آورد در صومعه چرا که گید اند او ایل حال را پیر گم علامه داده مد که کاس علی زاده مراد و در گلی لاله پیر سو در مکر هر که دند آه در دانه ده پیر دم آورم روح او بهواره مد در آمده راه رو را در ره و رسم رسول</p>	<p>در دو عالم حاصل آورده سرور در رسد و رسم او آوا که دور آمده بهواره سر دار و صدور علم را معلوم کرده در صدور روح گرد آرد مگر به حال شور در ملا آمد و همه احوال طور و ده که مردم را دهم اعلام صور هر که در عالم دلا آمد حضور هم ارم داده حکم هم سور</p>
<p>هر که را مامور کرده احرا و ما بهر آمد ما و ها در بهر شور</p>	
<p>دو بار و ده و در دم مدار گردگایا پیر دم آوردم و عا هر و مگر را عراج آورده و ا سایا که دایه پیر کام و اعل</p>	<p>در سر طره دلم در هم مدار مد عاده و ال عالم مدار نعل و در ایل کرم را کم مدار رو اساس برص را تخم مدار</p>
<p>کرد و محمد و همه مردم آله ما و ها در بدج احمد دم مدار</p>	
<p>تحف و دلی را هر که داده سلاخ داد که دلا که کلمه و لال</p>	<p>در دو دم کرد دم مدار حال عمر عزس دم ما مرگ کرده لال</p>

مرد را مامول کو آر در و ا	وہ کہ در گرد آور د آمال عمر
عمر اگر صد سالہ گرد و دادر	وہ کہ آرد در لحد اہوال عمر
گردگار و دہ مراد ماہیمہ	کر دہ ام معلوم اگر اہوال عمر
ماہ و سال عمر مردم کم مدار	سال و نہ صد سالہ دہ حال عمر
دوادہ ہر حال و دلا و دوا	کر دہ ہر دم مرا حال عمر
گو در و د احمد حریل و دوا	سالکا آور دہ ار سال عمر
<p>ما و حاکم مار کہ آرد در سرور</p> <p>لحمہ لحمہ کم کہ گرد و سال عمر</p>	
ہر کہ دادار و ارج را اظہار عمر	در دم آور دہ اساس کار عمر
وہ کہ در جمہور ما عالم د لا	عمر مردم کر د کم سہار عمر
صد سالہ مرادہ داور	در صلاح آور ہنچہ کر وار عمر
ور د مارا کر د وار د کر دگار	مہر افتد کہ در صلاح کار عمر
<p>ما و حاکم ہر اس عمر گاہ</p> <p>لا و الا کہ دہ ام طہ مار عمر</p>	
وصل داور آندہ مامول عمر	ہر دم آردم حمار و در ملول عمر
در حصول مدعا کر دم د عا	حاصل آور دم ہنچہ محمول عمر
کر دگار دہ دوا در دہرا	کامدہ حمل الم حمول عمر
ہر دہ عالم کام دل دہ ہر کر	کر دہ علم و عمل معمول عمر
عمر را در مدح احمد کر دگار	ما و حاکم دہ مرا مامول عمر

<p>هم درود محمد سرور دادجا در اول آغوش صد لک داد در سر محور اهل دل را به داد آور</p>	<p>سالم که حماد داد محمد الله که عالم الاسرار کام کم کرد و در و طالع ما داد را سرور که مگار</p>
<p>در همه حال کرد دعا مافرح دعا و امل دهد دادور</p>	
<p>سلسله بس</p>	
<p>روح مارا که مل دهد در کاس کرده محسوس مردم حساس که دلم در ملال کرد امانس در دم گرم سودده در طاس مالم او را مگر که کرده آس فرگ را هم گلو در آرم داس</p>	<p>در دل ما در آمده بولس هرالم را چهاره در عالم دیده دارم دلا داد در ده دم سرور آورم که سرور دم داد و دلدار در دراز دارو بگره خوار در دلا دادا که دد</p>
<p>آید به بوس گل حسرا دادجا راح مل ده در کاس</p>	
<p>داد او را حرا سم طاس طره ده سالکاره سالوس هر دو سرده که کرده محسوس کرد در گره دکانه کاس</p>	<p>کرده دلا طره را محسوس رودر آور سلوک اهل الله مکر مکاره حسرا کاس مل ده دامام هر که دور</p>

علم و علم و صلاح آن که مرگ	ده که در گور که در گور دهن
ما و حیا در سر حرم محرم	کرد احرام مکه محروس
با کل مهر و گر آمد مار کس بر هیچ کام و ایل که در و را در و و عالم مدعا ده و او را در سلوک که دگار آمد اگر رو در آیه واره در راه صلاح روح کالا واره که و آورده که و پیر که دور آواره سر که و گارا داده در و دالم	طره در سر آور و طومار کس پیر که آورده گم و لایه کس آمده هر دم دعا ها کار کس ساز کا علم و عمل اطوار کس کامده علم و درج که دار کس که و دل آوا که طار کس گم که معجز آور و بهار کس کرده سر در و اسرار کس
در طالم ما و حیا واره و مده	در دانه محرم اسرار کس
آه آوردم آلهما و او رس در به و او حرم رو کم آورم گرد آرد کام در هر دو سیرا پیر که کالا طال آمد دلا	رجم کرده ده و او در و کس کا و در حرم و او و کس پیر که آمد در سر حرم و کس پیر حشر آه آمده او و کس
ده که علوا طح واده ما و حیا	آل آدم حاصل آورده عیس

سلسلہ صاوا	
ہرگز اگر کرد دور ہمسر حرص	وہ کہ سر واد و روح در سر حرص
حرصن را ہر کہ در سر آورده	گر و آور و مرگ اصر حرص
وہ کہ در صومعہ کم آرد راہ	کم رہ آند بگر معصر حرص
گر ہوا در صر صر گرد و کس	کار اورا بگو کہ مصدر حرص
مرد حارص و دام در عالم	
ما و خا آندہ مکدر حرص	
گرد و آسودہ کم دل حارص	حرص آندہ گو گل حارص
پر دم آند سوار محل حرص	کا بدہ حرص محل حارص
ہر طلال و الم کہ حرص آرد	دور کردہ محاصل حارص
وہ کہ گرد و مراد کم گرد و	حرص آند سلاسل حارص
حاصل غیر او حصول آرد	ہر کہ آند محاصل حارص
کرد و معدوم دا و ر عالم	
ما و خا کام کا مل حارص	
سلسلہ طرا	
ملک ملوک کرد و رہا مالک طرا	سلک سلوک کرد و رہا صلیک طرا
انتظار روح را ہمہ احوال درک کرد	ہر کس کہ آندہ دل او درک طرا
گرد آور و چارہ صراط رسول را	ملک و ملک دہد ملک مالک طرا
گرد و مراد و اوج احمد و دام	ہر کہ کہ آندہ ہم دم ماسک طرا

<p>مرا کرد و در مهر و مسلط آنها کرم آمد در عرصه گاه و لکم کرد معلوم احوال ما را نگو حال در دم که کرده صمد</p>	<p>به داده که سر داده هر سوسه تسلط که در بهول گردد سر و مسلط در آمد در احوال هر سوسه تسلط الم داد در عرض دارد مسلط</p>
<p>در لکم رسد ما و حاد در ملام که آمد دل و روح هر و مسلط</p>	
<p>سلسله بیع</p>	
<p>هر سخن در صومعه کرم سماع گوید پس درس در بهر مدرسه زه که و کرده سماع آمل را ایل دل هر گاه آورده سرود</p>	<p>که سرود و گاه آوردم سماع آمل ایل الله را هر دم سماع محرم آمد در حرم هر دم سماع روح را سر و آدم و کرم سماع</p>
<p>کرد و داد در عالم سرود ما و حاد بهر حال گرد آدم سماع</p>	
<p>کرده ام معلوم اسرار سماع اگر سماع آمد محرم را حرام و که که سر عالم الاسرار و ا در سرود ما سرود الله گو</p>	<p>سر و هم به عباره در کار سماع حل محمل کرد اطوار سماع آمده محروم مکار سماع کامم هر دم بهادار سماع</p>
<p>هر سخن که ما و حاد در صومعه کرده ام به عباره دوار سماع</p>	

در

<p>نیز که رو آورده در راه طامع هر که اهل طامع گردد سما ده که در راه طامع رود گرد عا یا هر خس طامع دهد</p>	<p>داور او را که در راه طامع آمده محروم به راه طامع هر که کامل سر دهد راه طامع کام کم گردد آورده گاه طامع</p>
<p>حاصل آر و ما و حاصل درم هر که در دل دارد اگر راه طامع</p>	
<p>آمد طامع محصل طامع دور هر دور را که گزارد که طامع در دلا و دوا دارد در کمال طامع ملال و الم</p>	<p>که عدم کرد حاصل طامع ده که آمد محاصل طامع سر دهد و هر در دل طامع ده که آمد مکمل طامع</p>
<p>کرد در گاه در عدم مایع دوسر اگر و کنگل طامع</p>	
<p>آنها که ده محروم طامع اگر آرد در ملک مایع دیگر خرض و بهوارا کرد حاکم درم کم آورد محصل و دریم اجزاد و کام را آورده حاصل دلا فایده کم مکرر گد ارا طعام ارد در گلو آرد و دادو</p>	<p>که دارد و بهر اهل محروم طامع رود در بهر الم مجموع طامع در آمد در عدم محکوم طامع اگر که رود در کم طامع که دارد در عدم محروم طامع و مادام که رود محروم طامع و سم سم گردد و سموم طامع</p>

ہمارا گرد لا مرحوم کا مع	مرا گر رحم رحم آر دہمارہ
محمد را محمد ما و جا گو کہ کردہ مدح او مندرم طالع	
در و سالک و مالک اند طالع عطا کرد و روح و ہوا داد و اسع و ہدیہ کر اسعد و مسعد و طالع در دمع دارم دلا را م طالع کہ ہر عالم آور در و در لوانع کلام مراد ار سموع سامع	ملک کرد ملک و ملک ہم طالع دلا مردم و ہور و مار و گس را گلم کرد و دوا و ہر د و عالم مراسد آور و سودا و ما دم لوانع عمل آہ ہر دم دلا را آلہا مراد و لم کلمہ آمد
الا ما و جا گو در و محمد ولا آل اورا م محمد واسع	
اسلمک	
کردہ سطر اعل ہر اہل جن ہر کہ مزد و دادہ دار درک عسکر آلام را کردہ گنگ گرم و سرد و ہر سودہ و جنگ	سا کا سر دادہ ملک و ملک دار سلم را احد دار السلام وہ کہ سر دار الم و مصر کہ روم در مصر و لا طور طلا
ما و جا ہمدارہ در دلا دوا مردم مرید وہ را دادہ حبک	
روح و دل را سر دہد و حال مرگ	آمدہ در دم الم غمال مرگ

نگو کہ رو آورد و در علام را	ہر کہ آمد عالم احوال مرگ
مرگ وار و در پیران اوراد و ام	ہر کہ اسلمو گم و در حال مرگ
و در ہر کہ کرد ما و فرج را بول	در نال آمد و ما و م حال مرگ
سلسلہ لام	
ساکا سرورہ ہمہ ملک و دول	در سر مالک گسل سلسلہ گسل
گاہ علم و گہ عمل را گز و آر	طہر عالم آمدہ علم و عمل
واد را حرم و ہوا را سر و ہم	گم و وار اہل طبع گم و اہل
مار کا کل سرورہ ہر دم ولا	در گم مار اسلم آمد ما حاصل
ما و جا در ہر ہر کہ دہ	در سر طرہ گمہ ہر حال حل
رو بندس و برس گو و ہر فعل	ساکہ را گزہ ام ہر حال حل
ہمہ اہل و بر و در مدرسہ	گم و آورد م ہمہ علم و عمل
ہر کہ سرورادہ و لا حرم و ہوا	گم و حاصل در ارم حرم و حل
مرد و محمول و در آمد مدام	در گل دل گم و وار دگر حل
آمدہ حلوا کلام ما و جا	
حل اول ہر کہ مرادادہ عمل	
گزہ ام و ج احمد مرسل	او حجاز کہ کمال و اکمل
گو و لا لا اگر الا لث	کاندہ و در مصوبہ اصول

گفته که آمد کلام او محفل نشد احمد کرده ام همه سخن	گر حسد حسد آورد و پیر دم گروه بدعا و کلام اهل
حمد نشد که آمده مافوح در سطره عمر ما اطول	
ده دوا کا دم معلول ملال که روم در ره صلاح کمال در سحر گاه هر که کرده سوال دور هر گاه داده حال کمال	داود در سر و صول وصال در کمال صلاح را بهم ده گروه آورده هر مراد و امل سهل در هر محل صمد کرده
فاده علام کام مافوح را میخ احمد که کرد در همه حال	
سلسله میم	
عطا و کرم آمد او را بسم که بود و علام و محمد و اکرم دود و مراد و هو الله اعلم که سالار اسلام و معلوم عالم که نگار و سرور و حکام محکم معلوم و داده مراد و ملاط	محمد که در هر دو عالم مکرم مدار کارم مال نگارم رسول مطاع امام بهال محلل محرم ظهور و مظهر دلارام و ممدوح مداح کامل که دار و دهر و در دارم آلتا
ادا کرده ما و صاحب احمد سلام و درود و دعا گو دما دم	

<p>هر گنج آمد کلام دانش امام هم روا کرده مراد ما همیشه هم در دستور احوال رسل که در سوا هر حد و اندک را</p>	<p>که در معلوم حلال و حرام هم در واپس در و را داده بودیم هم حل آمد سآه در حال عام داده اهل اسلام را و الاسلام</p>
<p>هر که در دل دارد او را با و خا که و آرد در و و عالم هر مرام</p>	<p>ما هر بار هر کمال محمد در هر سوا هر سخن آرم در و داد هر مریح که مراد دهد آرد که سید آورده سر و دلاله و گل صد کمال لاحد کمال احمد مرسل که آمده و حال که و سآه آگه که در معلوم ما طعمه حرام همیشه دور کرده ام هر گاه کام ما همیشه دم لعل اویم هر دم سیر و عود که در سیم ما رسد ما راه و رسم سآه کمال سوره و هم وصال آله سیر و دم را و بند که ما که در طلوع طالع سعد که در و را کرده سوال در سیر سوره مراد ما</p>

<p>آورد و ده ام در و دیو سلام و دعا که ما</p>	<p>در لوح حل مصور دال محمد</p>
<p>مع سکول رطیح ار داده ما و صا</p>	<p>ما ما و صا محمد و آل محمد</p>
<p>گر گران و در و کسین یار و اگر و دم دارم کرده لایحل حرام و کرده ام و لایحل در و دیو عالم عالم لایسیر زار و اگر و گواه سین لایح آور و دیگر و چرخ راج گفته ام آنچه نشسته بر عالم نه کرده دور حکمت معور و حکم حکم حالا عام کرد در و دیو سالم ساکار و کرد و گار آمده در و دیو و در و دیو و دیو و دیو بهر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو کر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو در و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو بهر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو کر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو در و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو کر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو</p>	<p>گر گران و در و کسین یار و اگر و دم دارم کرده لایحل حرام و کرده ام و لایحل در و دیو عالم عالم لایسیر زار و اگر و گواه سین لایح آور و دیگر و چرخ راج گفته ام آنچه نشسته بر عالم نه کرده دور حکمت معور و حکم حکم حالا عام کرد در و دیو سالم ساکار و کرد و گار آمده در و دیو و در و دیو و دیو و دیو بهر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو کر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو در و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو کر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو در و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو کر و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو</p>

دیده عالم مرا کرم کرده	بداده که ناد ما کردم
چند نکته که ما در داو	داد در هر کلام ما هر هم
آه در بخت او راه عدم	را هر در اگر دگر راه عدم
در عدم در گاه ما کرده آنکه	کامدم در ملک همراه عدم
و که معدوم آه در عالم همه	عالم الاسرار ما گاه عدم
و ساکت را آنرا در سلوک	کرده هر حال آگاه عدم
ما و حاکم سور آورد در سرا	هر که و آورده در راه عدم
ما و را و در دوا دارم	و و داده که در دوا دارم
ما و در که لا و الله را	و که در محکمه گوا دارم
آه هر دم که آه درم هر سو	در طای عالم عصا دارم
نگر وید کن و کار ما دارم	همه آلام را در دارم
چند نکته که ما و خا به حال	وصلی ملام را بهما دارم
ما و وصل ما هر دارم	که همه حال خبر او دارم
بج و الله او که دلا که هر	در و آرد که مدح که دارم
و که آه او که در غم او	مگر در حال گاه که دارم
کر و کار او در ادم را ده	که ادم در ادم در و دارم

<p>—</p>	<p>با دعا لاله در دهنم از عجب راه گزیده دارم</p>	
<p>بنا کرد در دهنم بازم آسوده برگزیده گاه به درگاه که ام باه دهم بنا کرد بر باد آه و دله ارا</p>	<p>بستم در دله دارم در عجب راه گزیده دارم که به عجب راه گزیده دارم که در دله دارم</p>	
	<p>با دعا پر عجب دارم حال و حال و در عجب دارم</p>	
<p>ای ای اسلام با دعا دارم دام عزوم همه اید اگر دهم سر عظام در ملک که دهم در همه حال و در عجب دارم که در عجب راه گزیده دارم علم در دهنم و در عجب دارم</p>	<p>که در عجب راه گزیده دارم سر عظام در ملک که دهم بستم در دله دارم که در عجب راه گزیده دارم که در عجب راه گزیده دارم علم در دهنم و در عجب دارم</p>	
	<p>با دعا حاجت اید که عجب راه گزیده دارم</p>	
<p>که در عجب راه گزیده دارم در دله دارم و در عجب دارم که در عجب راه گزیده دارم</p>	<p>که در عجب راه گزیده دارم در دله دارم و در عجب دارم که در عجب راه گزیده دارم</p>	

کبر و در مہر ماہ روز نہر گرم	سردار روح را دم سردم
دل را دادہ کہ در عالم	دور ہموار دادہ سردم
توہ کہ در گرد و را دگر دو	گر رود در سہ سہا گرم
گاہ دار در سہ ملا لم را	
ما و خا در دراکہ ہند دم	
در گل و مل سہ صلا دادم	صد کد در سہ سما دادم
حاصل آورده سود ہر دو سہ	کاس مل گاہ ہر کرا دادم
دادہ دلدار رطل مال مال	نعل دل را کہ مرور دادم
کہ در رنج مراد سوار	گو ہر روح را گر دادم
حمد اللہ کہ ما و خا ہر دم	
در دہر عام را دوا دادم	
سرمحل خلد ار ہموار دادم	کہ او گرد و در و رطہ دادم
روم دز نہر سدرہ صدر سحر گہ	نگہ کرۂ و ہم دل را سوارم
ظلم در ہراس عد دکلہ کردہ	و کہ عسکر آہ ہر سو گمارم
ہمازہ کہ تاج ملوک آور د کس	در و آہ در ہمہ حال عارم
ملک دادہ در صومعہ ہر دم آوا	کہ در ہول ابل درم را نہ آیم
دلارام در و در گل مل کہ دارد	و دادم دل و روح سرور دارم
اگر سہو کہ ہم ہمہ کام ما را	ردا آور د سرور کام گارم
در و دو دعا گو ہمہ حال ما و	کہ در دسحر گاہ آمد ہمارم

سرد حاصل آمده سودم	در دلدار را که سر سودم
کرد در همراه سودم	همدانه که طالع سودم
در سر آه در دل آلودم	و ده که آرد سبوم، همواره
در هوا گرد آمده دودم	مر سارا دلا مگو آسود
گاوز دود و آه را غودم	کرد در گرد عطر سارا را
داد و آور مراد معبودم	در دود عالم مرا گرم کرده
<p>ما و حاکم در رود احمد را کرد حمد الله محمودم</p>	
گرم آورده ده مرا حوسوم	کرده حال ما دلا معلوم
و ده که کم کرد طالع مو بهوم	گاه در مطلع مراد طلوع
مار بود کرد هر که اسسوم	کم دپد سود مهره دلدار
مرد حساد کرد دغا محسوم	داد و کام اهل دل به حال
<p>ما و حاکم هر که آه سر دادم کرد روح و دل مرا محمودم</p>	
به حال روح محرم اسرار کرده ام	همواره دل حوا که دلدار کرده ام
در صومعه در آمده ام کار کرده ام	سز داده ام به او بهوش در زده آه
در کار اهل مکر همه عا کرده ام	آه در ایر ماصلاح و در ع آمده دلا
در دایم طره سر طرا کرده ام	آرام به دله دلم آه که سرور را
ما و حاکم دیگر محامد کر کرده ام	شوق محمد و محمد احیار آورم

باید داور دل مرا آرام	کرد هر معرود دمار مار آرام
در داور دوار سد هر حال	هرگز اهل دیر کرد اکتد ام
در سماع سرود همواره	داده ام اهل حال را اعلام
محمد الله که عالم الاسرار	هر سخن داد و در دلم الهام
کرد ما مول مار واپر دم	ده که داده جود را کم کام
<p>ما و حاد در ره رسول الله</p> <p>داده علم و عمل را اعلام</p>	
در ره صومعه که سر عالم	داور داده مراد و آ نام
هر سخن که ملک و پد آوا	در سماع سرود در عالم
سود که حال محام ما اعلام	کرد معلوم در همه عالم
<p>هر مهر و کمال طالع ما</p> <p>ما و حاد در ره و سالم</p>	
همه اهل دل راضی داد ام	که در هر سخن که دعا داده ام
روا کرده ام کام مردم مگر	که در دور گل مل و داد ام
و عادی سلام آورد و سفر ما	مراد اهل هرگز داده ام
بلال مراد و دارد آله	که در دهمه را و داد ام
<p>ملک را دعا کرده ام ما و حاد</p> <p>و ما دم مرا گدا داده ام</p>	
داور داده وصال حور ارم	کا ورم سر مداسر و ارم

<p>آمده سرور صدور ارم سر وید هر که راه سور ارم آورد در سرور ارم</p>	<p>حسب عهده رسول الله و نه که آرد حلول در خطبه مرد مسلم و دام حلم و درج</p>
<p>ما و حاکم هر که آمد اهل صلاح وید او را آله حور ارم</p>	
<p>مالک الملک آورد او را کریم کر دگار او را دهد حور ارم اطلس حرص و طبع هر که درم هر که سر داده دلا مال و درم گر و کرده کرده مارا درم و نه که هر دماه در گرد آورم</p>	<p>هر که گرد ساک که درم در ره اسلام هر که آمده دادگر آرد حور ارم را روا حاصل آورده سرور روح را و نه که در دم را و او ایدم وید در بهرگاه ارم آن را</p>
<p>طهره طهره او ناوح و گر سر وید هر سو سلاسل درم</p>	
<p>در سر و کار وصل مسرورم دارم آمال که وید حورم لمحه هر لمحہ آور و طورم داد را در سطور مستورم</p>	<p>در نه کرد گار نامورم هر که آورد صلاح و درج لایع آمد و دام طور و لم گوهر آمد و کلب نامورم</p>
<p>در سر وصل لاله رو ناوح حمد الله بهاره در سورم</p>	

<p>نفل گیر و را گهر هر دم دهم گروید ماسدل مارا لاله رو کز نوگار اکو ده آگه که ما ناور و بهار و به در و طلال گره ما کا آورد و در معنکه</p>	<p>طره را گوهر سر سر هم دهم لاله را حاصل عالم دهم در و در عالم کام حاسه کم دهم در طلال و در و او هر هم دهم عمر اعدا در عدم در دم دهم</p>
<p>کام مایح مار و آرد دیگر در سر کا کل گره محکم دهم</p>	
<p>آلما ده کرم کرده و صالم مرا در مهر خمر و طبره او ملکلم کرد بهر که دور مارا عمر کردار احوال دل را اگر کردم بکمال مدح احمد سکالم را مگر وار و کم آرد</p>	<p>که گروید سر و سر و عالم و دادم سر و به حال محالم دوا داده احد در هر طالم سر کلکم و به در لالم آلما در دو عالم ده کی لم دل آمد مکر در سکالم</p>
<p>سفال وصل کردم مایح که سموع آمده هر دم سوالم</p>	
<p>هر سحر بهر که ره سحراروم حاصل آرم مد عا در صومعه کام و آبا لم رد اگر دهم فرگ بهر که در رسد عسرا</p>	<p>در سواد لاله سحراروم کام نگار کم در کس راروم اگر و مکه گره که نگاراروم وه که در صومعه دایاروم</p>

طره دارم عطر مردم کم دهد ما و جا هرگاه در ساراروم		
هر مرد و هر محاصل را رسم هر دو عالم کام کامل را رسم گردانم سر و ساحل را رسم در سر طره سلسل را رسم	گرد وصال مرد و اصل را رسم نیل که در کام آورد و در گل لاله رو را در دل آرم سرور را گرد واله هر مرد و هر گهم	
کرده مایول را گردم سوار ما و جا اگر ماه محل را رسم		
آورد ملک و ملک را در عدم کرد کارا هر که ادا ده بهج حاصل آرد سالکا علم و حکم الله الله در دگر و دگر دوم	در هوا که آه ما گرد و علم ملک اعدا آده در ملک او هر که گرد و گرد عالم سالها مرد کامل ما عدا الله سر و ده	
عمر با عمر رود در ماه سال ما و جا در مع سر و اید انجم		
سلسله و او		
و صدّه لا اله الا هو عالم الله حمدّه لیلو وله الملك کلّم و علو ما و ملا حده الحلو	احمد الله کلّمه او عو و هو الله واحد اهدا وله الحکم لا یس له او اسطر العود هوا را و الله	

<p>سلموا وسمہ السمہ ولا مداحہ الا اعلو سوحا ابلا کہ سکل عدد اعلوا صلی دعا اللہ وعداہ وصہ لکمو کم ارم مالہ ولا عدد حسم اللہ امرہ مخلو وادع اسماہ کما ادعہ اللہ اللہ سطورہ اللو وانج مارده کما محمد</p>	<p>اکرم اللہ احمد المرسل ودعوا ادعاه اعدہ کل سہو لا الہ محو علیہ العلقم اگر موا لعلما الکو الصوم وار کولند وار حموا کل میلم رحا وکلوا ایل الا ما صاح وبع ماد راطراً راع مالما کلام اللہ نیم لگا راسہ رسول اللہ</p>
	<p>ملہ مدح ما ووح داع دو عا دالہ ہو المدعو</p>
<p>روح ما را آورد آوارہ ہر دم حلال و در سر مردم در آرد سلسلہ اسال او لعل او کم کہ دل را در لعل آل او کہ آسودہ ما دم راج لعل آل او وہ کہ آمد در طلال و در مردم لال او گو کہ در عالم الم دادہ مرا اطلال او</p>	<p>وہ کہ در ہم کرد دل را صا و دلام و طہ طراہ را دور سنبل آمدہ مار موگر ز فوج بہرین مالہ آوردہ لا لانہ رو گل داد ما را در دل و روح و او کہ ہر دم لا دوا آلام بہرین را و ہد زبرہ دلدار ہر دم ہر ساو ہر سحر</p>
<p>ما و صاحب محمد گو مدام آل او</p>	<p>چہر مشرور گرد آمد و دل آوارہ ام</p>

<p>گرو آورده دل مادر ما لا مال او هر چه در دلم درده و مادرم داد را هر که را اعلام داده درک هم علم و عمل حاصل آلا که در و انصر آمد عالم اگر مکر در کلام الله العز آمده داور را آرد بهمه مامول عالم را اگر</p>	<p>و ده که سبیل آرد و دو که سبیل احوالی او بهر و مهر و کرد و در هم بهر چه احوالی او و ده که معصیه کرد و در و بهر ماه و سال او در عمل آورد و مادرم دورده احوالی او که دو و دار و دور و واحد را در حال او روح و دل هر دم رسول آرد در سال او</p>
<p>ما و حاکم آل محمد کردگار مکر ما هر سحر الحجاج کرده ده بهمه آمل او</p>	
<p>داور هر کس که ما را آورده او را او او حواد و او حواد و در دم نگارم داد هر کس را در حال و در و لعل و گهر مالک ملک کلام و درک و اهل کیم و بهر دم سود اسیر اسیر شد کرد آورد</p>	<p>وار محکم سیر ما هر دم بهر کار او که که آمد کامل و بود و در هر کار او شد انچه آمد و محمود و بهر کار او داله و صلی آل و محمد است از او که و دم آواره کرده طبعه طرز او</p>
<p>کردگار داور را آرامگا مکر ما الله الله کرد ما و ح مح ذر هر کار او</p>	
<p>لا طبع هر کس که گرد آورده هر دم او ما بود و طره طره در بهم کرده و ده که دار داور دالام ما را او را لاله زرد در و رنگ گل داده هر کس او</p>	<p>اگر به او حرم دار و کرد و او حرم او روح حرم که دلا را آید بهم او لا و داور و او دارم که دل خیم او و ده که آید روح و دل او را که منوسم او</p>

دیر بدم دار و بیمه کام و دزد و هراس	هر که از حرص و بهوا کرده دلا معدوم
هر چه در دادم و در نعل ابراه عدم	و نه که گره آمده او بام در بهوم او
عالم الاسرار مال و آرد و ا	ما و حاضرات دل را کرده معلوم
دل که دارم لا و او بهر دو او	گرد عالم گرده آه سه داد
و نه که آمد راه و در او سر را	گرم و سرد و بهر آه آور داد
هم تاک و بهم سبک را اهل و رد	گرد کرده آه عالم گرد او
کس کم آمد حاضری حل ا لم	آمده گرد و دل ما مرد او
مرد را بهر در و بهر دو آمده	ما و حاضرات که در سر در داد
لاله مارا رو بر پا کرده مرد	بهر سحر در و در گل گل داده رو
بهر گیم ماده گواه آورده	گو که در راه آردم بهر راه رو
دارم نمک سالک سالک سلوک	در ره حرص و بهوا بهر دم رو
ما و حاضرات ماه آمده در مهر او	کرده ام روح و دل و آله گرد
فلو را داده مهر بهر مهر و	در سر طره سر شده سر سو
بهر بهر روح کم دید که روا	دام کرده دلا مرد بهر سو
بهر که گرد و فعال کم گرد و	در دو عالم سر و لا و لا کو
و نه که بهر دم حسد و اسگ خار	کرد رسوا که در بهر کد

	ما و صا در سواد لاله سخن کرده مدح سرور گل رو	
کامده او صوف وار و درو دادۀ در بنما کمال سیم دند و سر و پا مدار علو سبح گر در رسد سر و دنگلو		کردگار آمده مرا عدد کرده گل بهاره گرد آلود در سر کرده و گاه لاله گل وه که هر حال در ستاع روم
	سلسله در گدا و انا و ج دل آواره کرد در سیر مو	
سر و پا را هر دهمه آمو در سر و در طره بود در مو در محاکم حدود و در و دار او را ملول در هر سو		در سر لاله آله الا هو دا و را کرده مرا آگه کردگار در آمده پر دم کرد مردود در دهمه عالم
	وصل دکنار را رسد و ج او که گرد و دوام که دز کو	
در گرفته ما و گر کینه از او لاله کردارم ره کسار او آمده و اصد و سبک وار کو در سلوک سالک مکانه گو		روح و دل پر دو دهم و دکنار کو در دلم کل داد و هر دهمه صد کند دارم سر اماره را رو دگر حرص و هوا را طح ده
ن	کامگار عالم و سر وار کو	ما و صا کام گدا آرد و روا

صدالم دارد ولا دلدار که مار با گردم ره منصوره را مار با طره که بر سو سر دهم	هر که دارد آور و در دار کو آنده در هم سر اعمار کو هر ما سهوم کو طو مار کو
و زو مار او نگه دار و دهم ما و خا کو محرم اسرار کو	
راه ده کار و دلم سرور او امر کرده کردگارم او لا سالک او آور علم و عقل روح و دل ده پر و در معار او	در گل دل پر و آورم سو او آنده ملک و ملک بامور او کرده معلوم اگر مستور او کامده پر و در سر اصمور او
ما و خا دارم سر وصل صمد سر دهم دار السلام و حور او	
ولا اهل نل را و ما دم صلا که خند و او دگر در سر معر که فرود و سلام محمد مدام گرم کرده هزاره دارم مگر ما	و بد مد عا هر سحر که دعا گو خاکا که آورده مدعا گو اوا کرده سالار پر و در سحر گو طال و امل را و ما دم دعا گو
مراد و دلم آینه ما و خا که در و در گل ناس نل را و دگو	
طالع هر کسی که گرد و رام او در و د عالم کار نگار آید و لا	آور و پر و دم همه اگر ام او هر که اعلام داده کام او

طرح را دلدار سر داده و گم	بید دل آمده در دام او
گم کرده بید روح و دلم	دام ما آمد و هم مصداق او
هر سحر که ما و ح آورده دعا	
مدعا کرده روا اعلام او	
سلسله	
حالم لا آله الا الله	عالم لا آله الا الله
کرد و در ورطه بهود او	ساحلم لا آله الا الله
در همه کار آمده بهوم	مسلم لا آله الا الله
گرو علم و عمل مرا داده	عالم لا آله الا الله
ما و حادره رسول آمد	
مسلم لا آله الا الله -	
حاصلم لا آله الا الله	موصلم لا آله الا الله
مطلع روح را و بدلت	در دلم لا آله الا الله
حمد الله که کرد در بهوم	کاسلم لا آله الا الله
هر سحر که بدید کل لا له	در کلیم لا آله الا الله
ما و حاکره در ره علام	
واصلم لا آله الا الله	
در سربح محمد و دلم الهام ده	در سلام آل احمد روح را علام ده
هر که آمد تسلیم او را و اگر ده ایل	دا و را حور ارم در ماه اسلام ده

<p>بهدر و جم اگر دلدار و دوام آورد خرد و مکرم گر اطم دار و دوام دهد</p>	<p>در سیر طره دل آواره را آرام دهد در دو عالم هر جا و هر اهل هر کام آید</p>
<p>رحم در بند و سر کرده آنها را احیا ما و حیا آل محمد را احیاء و کام دهد</p>	
<p>کردگار را هر طلال بده در دل ما اگر دید گلیسا گر دلی را دید عدو آوا گر صود آورد حسد هر دم</p>	<p>مرد حساد را کمال بده لاله را هر سحر دلال بده در سر معرکه دوال بده کام او در دم سوال بده</p>
<p>هر که در ورطه کینه مایه را مرد را ساحل وصال بده</p>	
<p>کردگار را احیاء کامل بده چون که نگر در نمانده در سر کینه و غنای بدنام در کاظم دادنی در دلم سینه تنگ</p>	<p>در دو عالم همه محاصل بده در سیر طره ام سلاسل بده در همه حال کام کامل بده ساحله در سر هر اهل ذمه</p>
<p>ایم که احمد که مایه آورده در سر و کار ایم حاصل بده</p>	
<p>ایده چه لاله الا لاله او محمد که احمد و محمود و ده که آورده در ره علام</p>	<p>اگر در در لوح دل سوال شد ایک الملک ما لاله لاله هر که اگر داد و لا انرا</p>

<p>روح در ده مدام لا آگاه</p>	<p>در دلم آمده مگر روح</p>
<p>ما و صاحب او دوام آمد گوهر در حسد احد همراه</p>	
<p>صلصل روح اهل ده صده کرده ام کرد ضد گره ده که کرده دو سبک گره کرد خستاد را حد گره</p>	<p>دار فاد اچاره و سه سه ساکا در سبک ما هر دم راه پنجاه رو که در عالم داد ما را آت علم و عمل</p>
<p>حمد الله که لا و الا را ما و آورده هم و همه</p>	
<p>سرگ آورده که در دم را و اکل آمده ده که طایع را اهل معدوم هر دم آمده سفال او آورده و والی و ما و آمده آه در دم را و او در عالم آمده</p>	<p>ده که در عالم و لا و او آدم آمده گر طبع را دور دار و کس را گرد و دراد هر که هر ما هر و در روح آورده و لا گوته دار و کس را که او در هر عالم</p>
<p>در سر و عدم سو و آمد ایا و اگر سلسله بر اسلاسل ما را و هم آمده</p>	
<p>در در را و در لجه دار و داده کام هر کس در سر و داده طعمه چنان سنگ کو و داده</p>	<p>کردگار هر چه و داده کرده در در طره کار ما ده که در آماده آید هر صرا</p>
<p>پیر لال و در در را و داده</p>	<p>ما و صاحب داده و در دیگر</p>

<p>که دنگامه در دل ما در دله آید و ده واده و بهر مهر و روح در دل ما در دله و در دله دنگامه کل مل دلا و اسطه</p>	<p>روح مردم را در دله و در دله آید و ده و ده که در عالم دیگر مردم در دله و ده بهر مهر و روح در دله و در دله</p>
<p>کرده حاصل حاصل را که مردم ما و ده بهر محل و بهر دور و در - او در دله و ده</p>	
<p>الها مردم را که کرده اگر مردم را که کرده و گس کل لاکه که بهر مهر و آورده بهر مهر و واده و در عدم نگار در سمع طالع آمد شها طالع نگار در سمع طالع اگر مردم را که کرده و طعمه که مال و در دله و در دله و ده اگر مردم را که کرده و در دله</p>	<p>که بهر مهر و در دله و کرده که در بهر مهر و در دله و کرده کرم بهر مهر و در دله و کرده که بهر مهر و در دله و کرده بهر مهر و در دله و کرده بهر مهر و در دله و کرده بهر مهر و در دله و کرده که در دله و در دله و کرده</p>
<p>و ما و مردم را که کرده و در دله و در دله و کرده</p>	
<p>و بهر مهر و در دله و کرده و بهر مهر و در دله و کرده و بهر مهر و در دله و کرده</p>	<p>و بهر مهر و در دله و کرده و بهر مهر و در دله و کرده و بهر مهر و در دله و کرده</p>

اشعار تفریق
رباعیات و قطعات

همگی برآمده در سنگ ما	دور و نعل آرد سر کلک ما
ملک داد ما را دل بدر که	که ملک و ملک آمده ملک ما
رباعیه	
هر که گردد رساله رسانع	داوراده در دیر لایع
گردد رو کس مطالعه آرد	ند عاده که دارد او طالع
رباعیه	
بسیر بد آه را دلم هرگاه	ور دل کوه هر دم آردگاه
کم رسد در سماع و لذار	هر که آرد دلم و ماوم آه
رباعیه	
دور آیم با گر رسد و رکوه	ما و حاور بهار رسد هر کوه
وز دل لاله برو کم آرد راه	او مگر آمده سرا سر کوه
رباعیه	
دور و ماگر کوبه را معلوم گردید ما و حاور	گاه آسا کا بهر دم گرد و ما و حاور
نار کامل سر و دینار گاه سر و لاله در	ود که روح و دل همه بسوم گرد و ما و حاور
قطعه	
ما و حاور غصه را ادا کرده	دو سه دره آن یزد و سوره غم
سوره هر دو سرا و پروا	زان سر و روح و دل هر دو

رباعیه	
محر آمده مدوح مایح	که کرده مدح احمد روح مایح
صلیده وصل کامل کرد گارا	که آمد لعل و در مطروح مایح
رباعیه	
بهر که دارد سرور در راه او	حاصل آرد سرور بر همه او
ما و حاکم کم رسد او را	بهر که ا دور کرد کمره او
رباعیه	
سرو هم ملک دمال همواره	گرد آرم کمال همواره
روح دول را و هم سرور و گر	ما و حاکم و صال همواره
قطعه	
هر چه که بر سپاهیم ما و حاکم	مدح گو در مدح هر دو آدم
دور هر که دام و در دلا و و ا	مردم حرد و در سپه کو آدم
رباعیه	
بهر که صدم سه ماه را و ا ر د	دور دل و روح لعل گرد آرد و
ماصل کرد گار گردد و هم	کم دعا و اور آرد او بر ا ر د
رباعیه	
ما و حاکم هر گاه اهل دل و د	مردم صد سال را دم و د و د
طرح هر که داد اساک و حاکم	کام در هر دو سر اگر و آرد و

	ریاضیه	
کردار احمد رو ابر گام ورد و عالم رسد در آلام		بافضا هرگز آمد اهل اسلام راه اسلام برسد بهر کو
	ریاضیه	
کاس تل درد و رگل درده همه کو دل و روح مطهره همه		ساکال مال و دزم سرده همه پر که دارد مهر مهر و در سرا
	ریاضیه	
لا و الا ورد و دارم سرده مدعا وصل آله آمد مرا		ما عه الله طرح و ادم ما و حا هر یسا و هر سحر کردم دعا
	ریاضیه	
حریص و اساک و طمع گرسنه در ابرم حور وصال او را رسد		هرگز آمد سر وصل صمد هر مرد و کام اگر کرد و روا
	ریاضیه	
درد و عاقل مدعا کردم داد و او که کم رسد دردم		میج احمد و دام آوردم حمد الله که ما و جا و او
	ریاضیه	
گرفته و آنکه وصال کمال گرم آورده در حرام و حلال		نوازه را ده مرا کمال وصال داو که اطلاع هم دارم

ریاضیہ	
طرح و آدم حرام مال ہمہ	حاصل آورده ام حلال ہمہ
در حلال آورم کمال ہمہ	که حرام آمد محال ہمہ
ریاضیہ	
کرد کام روا کلام اللہ	در د مارا روا کلام اللہ
ما فرج آمد دعا کلام اللہ	سر دهم سر دعا کلام اللہ
قطعه	
دایره سوره کلام اللہ	اہل اسلام را حرام و گنہ
در د آورده ام کلام اللہ	سر دهم سر دعا کلام و گنہ
قطعه	
پرو مارا کہ احمد مرسل	کہ سحر گاہ کرد و گار سا
ما و حیا و رو کرد و اورا ہم	کہ روا کرد کام پرو و سرا
ریاضیہ	
داد ما با صمد کلام اللہ	کرد ہمہ مرید و کلام اللہ
در ہمہ معرکہ دلا کردہ	سهم جفا و بد کلام اللہ
ریاضیہ	
دور کردم مدار و کہ را	طرح و آدم ہوا و جو صمد را
داد را بفتح احمد داد را	وصل در ہر معاملہ صمد را

	رباعیه	
سر کلکم و پند مدا و دگر	در سطره ام سوا و دگر	کر و نگار بنامه مافوح را
در وصال و مدد مراد دگر	قطعه	
کرده ام حال ابل دل حاصل	لا و لا که هر دم آوردم	کم رسد مر وصال داور را
در عقل هر که آمده کاسل	رباعیه	
سود و رسد و ارسد و ابل ما	در و بیگه آمده دلال ما	اگر سر کلکم و پند گهر مدام
در دو عالم سویر دارد حال ما	رباعیه	
مدح احمد هر سه و پسرال گو	حمد داور ما و جا هر حال گو	هر که آر دگر عقل و در علوم
مرد را عالم مگو خحال گو	قطعه	
دیده مالک الملک او را صدراع	اگر گرد حاسد چند ما و جا	چینه دانه دانه آمده لا و ا
دل و روح را هر دم آرم نوا	قطعه	
گو که گرد و دم مگرد دگر	مرگ هر گز مرارسد مافوح	داده ام روح جبر قهر و را
سور دارم دگر بسا و سحر		

	در پانجم	
کلام الله آمد امام همه	روا کرد هر حال کام همه	
کلام الله و هم کلام رسول	دید درد و عالم حرام همه	
	در پانجم	
کمال کرم آر درد درال	که مال آمده مکرما در کمال	
ملاط صید داده دگر دلال	که لال اهل درد آمده در لال	
	در پانجم	
داور ده مراد اهل کرم	مرعد و را در مال و درم	
دارا عدا چهاره در خطبه	ده دگر بر ارم که کرده کثر	
	قطعه	
الها مرا در دها داده	که دار و دید در لال و دوا	
دوا ده کرم کرده هر دردا	که گرد آورم سود نیز و دوا	
	قطعه	
کرد گارا ملوک عصر همه	ده که آماده کرده مال حلام	
گر کس آوا دیکه رود مهر آر	ادهم آوا دیکه که خیز کدام	
	قطعه	
گیر سوال آورد گدا هر دم	آرا و را ر و اسفال تمام	
داور را ده دوام مسک را	لا و او هر لال و در دوام	

قطعه		
دارماج را صد ادرک اورا در هم	مطلع الاسرار در ماه محرم واد هم	
دافرا سموع سامع دار مطلع را هم	کرده همواره هر که سمع بر خشا و هم	
قطعه		
ما و حاساک ساساک را	گو که در راه کردگار در آ	
کام ده کام اهل عالم را	در همه حال کا مگار در آ	
قطعه		
گیم مرادم روکم آر و کس	اگر دگارم روا مراد آر	
هر گیم کرد علم را معلوم	در دو عالم حکم مراد آر	
افراد		
کردم رساله در امل و در لاد	هر اهل درد در رسد عا ورم دها	
فرد		
هر خبر و در دل ما کار کرد	در دو سه به مطلع الاسرار کرد	
فرد		
در خانه اگر خد آر د	در دو عالم مراد کم دارد	
فرد		
هر دکا داک را گو در اک	کرد درک مراد اهل ادرک	
فرد		
مطلع ما را اگر ولد ار کرد مطلع	اطلاع آورده دایم ار کرد مطلع	

	فرو	
کمال سموره که دم سالک	رم سر آمد در سر کمال مرا	
	فرو	
در ره مهر و سرم هر که رود	مهر دارم گو که سر در راه رود	
	فرو	
و که در سموره عالم همه	اگره آمد حاسد و مکره رود	
	فرو	
دور داده روح دل یاد دوا	آن آورده در داده دوا	
	فرو	
هر که هر سه به صوم را دارد	هر دو عالم مراد کرده آرد	
	فرو	
اگر کس روا که دگر گذرا	اگر آرد او را دجا سیرا	
	فرو	
کردگار نه عاده کرده ام هر دم صلا	وصل کامله مرا همواره در راه السلام	
	فرو	
خدا را او را بهماره در خطبه	آرم او را بهدارم آه حرافه	
	فرو	
کردم دلار که معلوم هر دم	در ره اسلام هر که در آمد	

مناجات

وگر ہر دم آوردہ ام لہورا	آلہا اگر کردہ ام سورا
وگر آرم اسناک گاہ سماج	اگر سر دہم راہ اہل صلاح
وگر کار ما در مکارہ رسد	اگر آرم گاہ کس را حسد
وگر مکر و سادوس دارم وگر	اگر در عمل سمع آرم مگر
وگر کردہ ام کم روا کام کس	اگر رہ روم در ہواد ہوس
ورم در سیر مل وگر دار جسم ص	اگر ہم ہر مہ و سبال در کار ص
وگر کم روم گرد راہ صراط	اگر سر دہم کار گاہ صراط
وگر دادہ ام طح سلک سلوک	اگر کردہ ام گاہ مدح ملوک
دہم لالہ رو را سحر کاس مل	اگر فی روا کردہ در در گل
سدم در ہمہ کردہ آوردہ ام	اگر محل کس را طمع کردہ ام
دہم ہر دم آوا کہ کو وعدہ گو	کہ در زہ افلاک آوردہ رو
کہ ہموارہ احوال مسرور دہ	کریم کردہ ہر دو سر اسور دہ
کہ اسلام مارا عطا کردہ	غیر وعدہ وصل آوردہ
کہ ہر دم دہم تا و ج ہما صلا	و صلا کہ کوہ کردہ زہ در ملا

تہنوی

سر مد لا الہ الا اللہ
ہم دعا لا الہ الا اللہ
عالم لا الہ الا اللہ

اچو لا الہ الا اللہ
سعا لا الہ الا اللہ
سالم لا الہ الا اللہ

حارسم لا آتہ الا اللہ	محرم لا آتہ الا اللہ
ورد مالا آتہ الا اللہ	کرد مالا آتہ الا اللہ
طاس مالا آتہ الا اللہ	کاس مالا آتہ الا اللہ
گل مالا آتہ الا اللہ	تل مالا آتہ الا اللہ
سکرم لا آتہ الا اللہ	نکرم لا آتہ الا اللہ
سور مالا آتہ الا اللہ	طور مالا آتہ الا اللہ
حال مالا آتہ الا اللہ	دال مالا آتہ الا اللہ
دور مالا آتہ الا اللہ	طور مالا آتہ الا اللہ
دام مالا آتہ الا اللہ	رام مالا آتہ الا اللہ
ہدم لا آتہ الا اللہ	محم لا آتہ الا اللہ
داورم لا آتہ الا اللہ	سورم لا آتہ الا اللہ
علم مالا آتہ الا اللہ	علم مالا آتہ الا اللہ
دس مالا آتہ الا اللہ	حس مالا آتہ الا اللہ
علم لا آتہ الا اللہ	الم لا آتہ الا اللہ
مرصدم لا آتہ الا اللہ	ہم سدم لا آتہ الا اللہ
درسم لا آتہ الا اللہ	ہسم لا آتہ الا اللہ
عود مالا آتہ الا اللہ	سود مالا آتہ الا اللہ
عند مالا آتہ الا اللہ	حمد مالا آتہ الا اللہ
در مالا آتہ الا اللہ	کر مالا آتہ الا اللہ

دو لم لا آله الا الله	علم لا آله الا الله
طول لا آله الا الله	حل لا آله الا الله
ساعدم لا آله الا الله	سعدم لا آله الا الله
دیر ما لا آله الا الله	سر ما لا آله الا الله
کار ما لا آله الا الله	دار ما لا آله الا الله
سهم ما لا آله الا الله	دعم ما لا آله الا الله
ملک ما لا آله الا الله	سلک ما لا آله الا الله
هم ورم لا آله الا الله	گرم لا آله الا الله
کندم لا آله الا الله	نشم لا آله الا الله
نشم لا آله الا الله	دظلم لا آله الا الله
روح ما لا آله الا الله	لوح ما لا آله الا الله
عطر ما لا آله الا الله	سطر ما لا آله الا الله
دو حمام لا آله الا الله	دو حمام لا آله الا الله
بله ام لا آله الا الله	لا به ام لا آله الا الله
کاه ما لا آله الا الله	ماه نا آله الا الله
هم کسم لا آله الا الله	هم کسم لا آله الا الله
نشم لا آله الا الله	مطمم لا آله الا الله
تایخ	
ما وچ که در سید رخ ز غول ما	در سال ده صد و دویست و دو سال را

اور را آید کرد و روا هر ادا او	در هر دو عالم آمده حاسد ملولان
--------------------------------	--------------------------------

خاتمه الطبع

پس از حمد خدا و نعمت سید هر دو سر بر بافع نظران و الا مقام و
 وقیقه بنحان از چند کلام پوشیده میباد که صفات سخن و بدائع کارهای آن
 گوید سزاوارست که به شباهت تکلف سخن گوهریت آویزه گوش اهل تمیز
 یا یوسفی ست در پیش همه کس عزیز و یا شاهدیت دل ارباب خرد بوده
 یا آب حیاتیت که در سواد حروف جلوه نموده لاریب است از آسمانی ست
 و عطیه روحانی که بر کس را بازداره ماده قابل از مبدأ نفس میکان
 می نماید که با فی الضمیر خویش را با نخاصی صنایع و بدائع بود قلمون بنصطیبه
 جلوه می دهد لاشک کلام بزرگان بزرگ کلام ست و مقالاتش ترک
 مقام اکنون وقت است که از جوهر یک لایحه صاحب کمالان حرفی بزن
 قلم در آید که لذت تازه بجام و زبان حلاوت پایان سخن افزاید که درین
 زمان سرت تو امان دیوان نادر الوجود و غایت آمو و صنعت ترا نقاط
 بلاغت مناسمی به دیوان بی نقاط جامی که از اعجاز نمائی طبع برگزیده
 فخر شعراست متاخرین عالم تبیل القدر علامه و هر چه در محضر نا عجبه اکثرین
 جامی قدس سره السامی ست چون لفظ جامی از نقاط بر می بنوده
 معنادرین دیوان به نقطه مادی تخلص شده الحاصل ویدان موصوف
 تخلص بحسن توجیه قدر دان سخن و جوهر شناس فن اریکه آرات و ساد و
 شندرنی نمیشی کامتا پیر ساد صاحب تخلص ناوان و او گنجی

که از این سخنوری پایه وارند مقبول الکلام اند که تا بهما از تصنیفات ایشان
مثل انشای بنه نقاد - بهارستان نادان - پخت گل - درین مطبع
طبع شدند و خوب طبع خاص و عام گردیدند و الجمله اصل دیوان اند که از
کتب خانه سرکار و امن باجی را و هر محرم در حالت اقامت مقام گویا
بهر سبب میزند و با انضمام دیباچه متفصیل بروداد و دستیا به این گرانمایه گوهر
نقاش درین مطبع فرستادند بجهت آنکه که ایدون از تاکید ایندی
و ادا شود. لا
مطابق ماه و نیمه ۱۲۹۹ هجری بصدت اسکانه بحسن خط لباس پوش
الطباع گردید و آداب به حال از فضل علم خوش محبوب و خوب بل بهمان
گرداناد و بنه و گردید

قطعه تاج طبع نیکو طبع روان سخنور بلند خیال زبان آور
بهشتا احمد کبیر نغمه سرا که بوستان شیرین بهشتا
منشی کامیار بساد صاحب شخلص ناوان و آفرین

کرده کار عجیب تر ماح	یکسرا این بی نقاد دیوان گفت
شاعر نه نقاش بر آب نگاشت	بلایه نغمه کس نخوازد آن گفت
نظم ماح عزیز از آنکه بے	نعت محبوب پاک نیز دان گفت
سال تاریخ عیسوی می افروز	سخن بی نظیر ناوان گفت

قطعه تاج طبع از صاحب طبع و قلم منشی جا فکلی بساد صاحب
و آفرین ملازم سرشته و کالت در بار گویا

<p>ببین که دیوان به نقطه مایه یا دل شاه جاکلی پرسد</p>	<p>بچه فکر و تلاش و وقت که سخن شهر بند صنعت بگفت</p>
<p>قطعه تاریخ طبع من نتایج صاحب مختص به نهال خلف</p>	<p>فکر کنو خدی را به خیال انجلیس گاشن</p>
<p>با وج طبع جو دیوان به نقادان ترتیب نهال من طبع بی نقادان</p>	<p>اکلام مایه علم بنیان</p>

1919 5570A

CALL No.

717

ACC. No.

AUTHOR

TITLE

14995
B. 11/15/1957

Date	No.	Date	No.
For Binding			
List No. 195			
23.6.95			

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

